



عشق يهویی

نویسنده: نیلوفر، المیرا

مقدمه:

یهویی تو همه کسم شدی

یهویی همه نفسم شدی

یهویی مهرت به دلم نشست

اصلا یهویی شد مهرت به دلم افتاد اصلا یهویی شد خدا تورو به من

داد ♥ □

الميرا:صبح با زنگ نیلو از خواب پا شدم

الو نیلو جانم

نیلو:الي خسته نشدي ساعت ۲ ظهره عين خرس ميخوايبياااا

الميرا:عههه نیلو دسم ننداز خستم ديشب دير خوابيدم ارواح عمت نكه  
خودت ساعت ۶ صبح بيداري

نیلو:المير ااااااااا خفت ميکنمممم اگه دستم بت نرسههه

الميرا:خيلى خوب باو حرس نخور بچت ميوفتهه

نیلو:الي دستم بت برسه بايد وصيت نامتو بنويسي خانومي بنويس

الميرا:باش باو كم حرف بزن به فكر جيب عموم باش نیلو عصر

بيا بریم ددر دودور

نیلو:قعرم باعات هيش ژاهي نيام

الميرا:جاننن ببند گاله رو ساعت سه اونجام اماده باش خانوم

نیلو:باشه برو يه كوفتي بخور با اون قيافت باي

پا شدم رفتم دشویی بعد درو مدن لباسام عوض کردم رفتم پایین  
بلند داد زدم سلامممم بر مامان خانوممم

مامانم بمیری دختر سکتتم دادی صبح بخیر ساعت خواب  
اخه اینم ننس ما داریم خدااا

برو یه چیزی بخور المیرا بعد سلام کردن به والیه خانوم (خدمتکار) پایه  
میز نشستتم

بعد خوردن صبحونه اتاقم رفتم یه ارایش ملایم کردم و لباسامو با لباس  
بیرون عوض کردم

مامانی من میرم با نیلو بیرون

مامان خاک به سرم این طور که ضعف میری

نه مامان با نیلو خره یه کوفتی میخوریم

مامان دختره بی ادب برو جلو چشم نباش

بیا مردم ننه دارن مام ننه داریم

نیلو:

بعد قطع کردن تماس الی رفتم سراغ میز ارایش



نزدیک ترین رستوران نگه داشتیم با نیلو پیاده شدیم

گارسون: چي ميل داريد خانوما

الي: دو پرس جوجه

نیلو: قیافه گارسونه شبی گراز وحشی نبود الي

المیرا: اره خیلی بهت شباهت داشت

نیلو: الي فاتحه خودت رو از قبل خوندي فقد مونده بز نم بکشم تنتنت

المیرا: چن بار بگم جوش نیار به فکر بچت باش

نیلو: /:

با آوردن غذا مشغول شدیم بعد حساب سوار ماشین شدي و حرکت کردیم

المیرا: خوب نیلو خره کجا بریم

نیلو: الي گاو میش جونم بریم سمت بام تهران کافي بخريم

المیرا: فقد به عشق تو صدای اهنگ شادمهر همیشگی رو بالا زدم با سرعت

برق و باد حرکت کردم به دلیل ترافیک

از خیابون فرعی رفتم

که خوردم به یکی

نیلو: جیغغغ یکیو کشتي

المیرا اعصابم خورد شد: ساکت تنتنت شوووو

رفتم پايين پسره داد زد هوي خانوم عين ادم رانندگي كن  
الميرا: يكي تو از رانندگي من حرف زدي يكي حاج حافظ شيرازي  
پسره: خانوم اين پا قبلا پا بود  
الميرا: عههه فك كردم چشم بود

پسره: داد زد من حوصله لچ ندارم فقد ميگم عين ادم رانندگي كن  
الميرا: جيغغ ساكت ميشي اقا ي الكي مثلا محترم ببين خسارت پات  
هر چي شه ميدم فقد ببند گاله رو  
پسره: چي! [?]

الميرا: لونا رد و داوینچی بز نم شبی خیار  
شبی

پسره: جل خالق دختره پرو و پر حرف  
الميرا: بي توجه سوار شدمو راه افتادم

نیلو: الي خاك تو سرت زنيكه گنده

الميرا: عمت گندس ☹️ □

نیلو: الي خفه شو يه جا نگو دار كمی راه بریم

المیرا: خراب ادبتم خواهری نگه داشتم ر بعد پیاده روی نیلو رو  
رسوندم و رفتم خونه

(امیر سام)

اخ اخ دختره ی روانی زد پامو ناقص کرد تازه بدهکارم هست...

ارشام: ای بابا اینقدر وول نخور بزار دکتر معاینه کنه...

من: برو گم شو توهم دارم از درد میمیرم...

ارشام: میرما...

دکتر: آقایون انقدر بحث نکنید...

دیگه خفه خون گرفتیم ومنم کم اخ واوخ کردم...

وقتی پامو گچ گرفتن دو عصا بهم دادن که اگه اون دختره رو میدیدم

جفتشو میکردم تو چشاش...

ارشام: بدو بدو خوشگلم بدو عمووویی ببینه...

چشم غره ای بهش رفتم وگفتم: دعا کن خوب شم هم تورو میکشم

هم اون دختره ی زبون درازو...

ارشام: ژووووووون دختره چلاقت کرد؟ چه شکلی بود؟ خوشگل باشه

فدای





من:چه مرگته؟[?]

الی:منظورت اینه که حال خوبه؟[?]

من:مگه تو آدمی؟

الی:نع؟فرشتم؟[?]

من:پس زانو بزَن؟[?]

یدونه پس گردنی نیلو کش بهم زد وگفت:خفه باو...  
من:چیه خو فرشته باید جلوی ادم زانو بزَنه؟[?]

الی:کی گفته تو آدمی چلغوز؟[?]

من:پ ن پ تو خری؟[?]

الی:مااااااااااان بیا ببین این دختره چی میگه...  
من:تو که مامانی نبودی...  
الی:ایشششششش برو اونور کهیر زدم...  
من:کوفت...خر الاغ عنتر خوک...  
الی:مرسی واقعا؟[?]

من:پ ن پ تو خری؟[?]

الی:مااااااااااان بیا ببین این دختره چی میگه...  
من:تو که مامانی نبودی...  
الی:ایشششششش برو اونور کهیر زدم...  
من:کوفت...خر الاغ عنتر خوک...  
الی:مرسی واقعا؟[?]

الی:ایشششششش برو اونور کهیر زدم...  
من:کوفت...خر الاغ عنتر خوک...  
الی:مرسی واقعا؟[?]

من:کوفت...خر الاغ عنتر خوک...  
الی:مرسی واقعا؟[?]

الی:مرسی واقعا؟[?]



امیرسام: توی خر که نیاز نیست کسی هواتو داشته باشه چون خر همیشه  
خر میمونه

امیرسام: ارشام با دهن گشادش و صدای عنش داشت اهنگ میخوند

داد زدم هوی شتر همیشه خفه شی

ارشام: اولاً شتر عمته دوما صدام از صدای ساسی بهتره سوما  
صدای توعه که شبی صدای گاویه که میخاد بزاد؟

امیرسام: اولاً عمه نداشتم دوما صدات بزار در کوزه ابش بخور  
سوما صدای عمت شبی گاویه که میخاد بزاد

ارشام: ولی انصافاً دختره امروز زدت چه شکلی بود؟

امیرسام: چشای درشت ابی موهای بلوند لبای قلوه ای و دماغی کوچولو  
ارشام: ژونن دخی نگو هلو بوگو یه دفه شفتالو بوگو

امیرسام: خاک تو سرت گم شو بیسور تسبیحم زیرته تا با این دوتا عصا  
کبودت نکردم؟؟

(ارشام)

ای دلم خنک شد این دختره زده این امیرو چلاق کرده (واقعا دلت خنک شد؟!؟)

نه خب ولی خوب کاری کرد؟! (داداشته ها مثلا؟!؟) تو ساکت بزار به کارام برسم

امیر: او ی بیا کمک کن برم دسشویی؟!؟

من: نوکر بابات غلام سیا خودت برو...

امیر: ارشام میای یا با...

من: نه نه حرف عصا رو نزن که هنوز جاهایی که زدی درد میکنه...

امیر: دبیبا من از دست تو نمیرم از انفجار مthane میمیرم...

من:؟!?!?

امیر: درد بیا ببینم...

کمکش کردم بره کارشو بکنه اخه مگه مجبوری همه ی کمپوتا و ابمیوه ها

رو بخوری... معده نیس که بُشگست بُشکه...

در دسشویی رو قفل کردم تا ادم شه به من دستور نده..

امیر: هووووی یابوووو بیا درو باز کن ببینم...

دراز کشیدم رو تخت وبا گوشیم بازی کردم...حقته...

امیر: وایااااا ارشام دعا کن دستم بهت نرسه وگرنه به ۳ تیکه ی  
نامساوی

تبدیل میشی...

من: برو بابااااا...

یکم دیگه غرغر کرد ووقتی دید تهدیداش کارساز نیس افتاد به  
التماس...

امیر: وای ارشام بیا این درو باز کن دارم از پادرد میمیرم...  
رفتم جلوی در دسشویی وگفتم: بگو غلط کردم دیگه دستور نمیدم...

یکم ساکت موند بعد گفت: غلط کرد...دیگه دستور نمیدم...  
من: کی غلط کرد؟

امیر: اون دختره...

من: نشد داداش نشد...

باز جوش آورد: دمیگم باز کن این در لعنتی رو...

درو باز کردم و در رفتم...

امیر: میکشمت.

(المیرا)

اینقد این نیلو منو بالا و پایین کرد رو پله ها که حس میکردم میخام بالا

بیارم ☹️ □

نیلو: هوی دختره چلغوز نترس دیگه بازی تمومه به حساب نمیاد

المیرا: چلغوز عمه گرامی تشریف دارن

نیلو: البییبی کاری نکن دوباره دنبالت بیوفتمااا

مث اینکه راس میگفتا رفتم کنارش که نامرد زد پس کلم

گفتم ☹️ مرسی ☹️ خوشحالم کردی

نیلوفر: خواهش ☹️ حالا اگه خود شیرینیت تمومه بریم لواشک بخوریم ☹️

المیرا: بریمم بریمم ♥️ □

وقتی دلی از این لواشک های ترش در اوردیم [?] رفتیم واسه جنگولک  
بازی های دیگمون..

(نیلوفر)

الی میای باهم بریم از سوپر مارکت پاستیل بخرم [?]

المیرا: خودت برو زود بیا

نیلو: باعشه

نیلو رفتم یه مانتو رو لباسام پوشیدم با شال کیف پولو گوشیمم برداشتم

وقتی وارد سوپر مارکت شدم بعد کلی خرید

رفتم بیرون که یه پسره رو دیدم با همون پسره که الی زد چپل

چلاکش کرد [?][?]

رفتم سمت خونه

من: راستی الی اون پسره دیدم زدی ناقصش کردی ☹ [?]

المیرا: خب خب بابا به من چه خودش شبی عن وایساده بود وسط

خیابون [?]

نیلو: او الکی خا بچم پاش گچ بود [?]

المیرا: ژان ژان زدم ناقصش کردم

نیلو: ینی اگه من بودما کلی گریه میکردم که عذاب وجدان

میگرفدم؟

المیرا: باشع ولی نیلو میگما برو وکالت بخون ینی وکیل مدافع خوبی  
میشی

نیلو: برو عمه ترشیدتو دس بنداز

المیرا: به جون تو عمه ندارم که ترشی بندازه بوخوداااااااااااا

نیلو: جیغغغغ منو دس میندازی؟

المیرا: جوش نزن برا پوستت ضرر داره هاااااا ☹️ □

(امیرسام)

من: ارشام نگه دار بریم یکم از مغازه خرت وپرت بخریم

توخونه کوفتم نداریم...

ارشام: باشه راس میگی...

روبه روی یه سوپر مارکت پارک کرد... چشمم خورد به یه



دختر که از خونه دراومد...

چقدر آشناس... اووووو این همونی نیس که همراه اون دختره ی  
ایکبیری بود؟

من: منو هم ببر...

ارشام: توکجا بشین سر جات بابا...

من: گفتم منم ببر عه...

ارشام: ای خدا عجب گیری کردیما بابا چلاقی؟ بشین سر جات تا من  
بیام...

من: اه ارشام حتما یه چیزی دیدم که میگم منم ببر دیگه...

ارشام: بگو چی دیدی ببرمت...

با دستم به اون دختره اشاره کردم و گفتم: اونو میبینی؟

ارشام: نه کورم[?]

من: باو اون همونیه که همراه اون دختره زدن پامو علیل کردن...

ارشام: ژوووون چه خوشگله...

من: مسخره بازی در نیار باید بفهمم خونشون کجاست

ارشام: باشه

تا من از ماشین پیاده بشم اونم از مغازه بیرون اومد نگاهی به منو  
ارشام

انداخت و رفت طرف خونه ای

من: ارشام من اینجام تو برو ببین میره توکدوم خونه

ارشام دنبال دختره راه افتاد و منم داشتم یه نقشه ی توپ واسه این دختر  
خانوما  
میکشیدم...

(ارشام)

امان از دست این امیر که خیال ول کردن این دختره رو نداره...  
وقتی فهمیدم این دختره ی جیگر؟ کجا رفت برگشتم پیش امیر...  
من: فهمیدم پیر سوار شو بریم خونه...

امیر: چگونه پیرم اخه؟

به پاش اشاره کرد و بعدش گفت: پس کی کوفت بخره بخوریم؟

رفتم از این سوپر مارکت که خدا خیرش بده همچین دختری نشونمون

داد یکم خرت و پرت خریدم و برگشتم تو ماشین...

امیر: من یه نقشه دارم...

من: بنال...

امیر: بیا بدزدیمشون...

من: حالت خوبه؟

امیر: بهتر از این نمیشم...

من: بابا مگه شهر هرته همینطوری دوتا دختر و بدزدیم؟؟

امیر: من که فردا میرم گچ پامو باز کنن پس حله...

من: من چی میگم تو چی میگی بابا بیخیال...

امیر: نه...

من: باشه ولی همین دختره مال منه من میدزدمش تو هم اونی که پاتو

چلاغ کرد...

امیر: اوکی

(المیرا)

من: نیلو من میرم حموم اجیع تو هم یکاری برا خودت راستو ریز کن  
حاضر شو تا بریم ددر شام بخوریم  
نیلو: باشه پس گمشو بو گندت خفم کرده عقق  
من: ☹️???

(نیلوفر)

رفتم سراغ میز ارایش یع ارایش کردم بعد حوصله نداشتم یه  
مانتو جلو باز پوشیدمبا یه شلوار تنگ پاره پوره موهامو رو

سرم جمع کردم منتظر الی شدم  
المیرا: نیلو حاضری  
نیلو: ااره

(المیرا)

یه ارایش ملایم کردم یه تیپ تو مایع تیپ نیلو زدم و سوار  
ماشین شدیم گازشو گرفتم  
دم رستوران پیاده شدیم رفتیم تو بعد سفارش غذا با نیلو کلی

حرف مفت زدیم

بعد غذا اومد مشغول شدیمو و حرفي ردو بدل نشد بعد حساب

کردن

از رستوران خارج شدیم که سوار ماشین شدیم یدفه دیدم نیلو

نیست

ای بابا لابد جیشش گرفته دختره استغفرالله

نیم ساعت وایسادم اما خبري از نیلو نبود

ایش زنگ زدم جواب نمیداد

کجا رفته این دختره دروادم برم دنبالش که یه دسمال جلو دهنم

قرار گرفتو دیگه هیچي نفهمیدم

(امیرسام)

گچ پامو که باز کردن بیچاره یکم لاغر شده بود وارشام هی مسخرم

میکرد

ولی این مهم نبود اون دخترا باید تقاص شکستن پامو بدن...

زنگ زدم به ارشام: الو کجایی امشب که یادت نرفته؟  
ارشام: سلام به پای شیلنکت نه یادم نرفته هنوزم جلوی در  
خونشونم... عه او مدن

بیرون... ژان ژان عجب تیپی...

من: چی میگی؟ زود باش ببین کجا میرن من خودمو برسونم...  
ارشام: باشه باشه...

وقتی ارشام گفت کجان با مواد لازم از خونه دراومدم وبا اژانس  
خودمو رسوندم به

اونجا...

من: ارشام اینو بگیر برو باهاتش اون دختره رو بیهوش کن...  
دستمالی که حاوی الکل درجه بالا بود رو ازم گرفت رفت...

منم منتظر بودم این دختره از ماشین پیاده شه...

اه بیا پایین دیگه... وقتی در ماشینو باز کرد اروم اروم بهش نزدیک  
شدم

دستمال رو گرفتم جلوی دهنش که یکم دست وپازد وبعد بیحال شد...  
پرتش کردم تو ماشین خودش وگازشو گرفتم طرف خونه...

(نیلو)

دم رستوران یه پسره که اون روزی دم سوپر مارکت دیدم گفت  
ببخشید خانوم

رفتم نزدیک گفتم بله که یه دسمال در آورد و دیگه نفهمیدم چی شد  
چشمامو که باز کردم تویه

اتاق نسبتاً بزرگ بودم اومدم جیغ بزنم ولی ای دل غافل دهنم بسته بود  
و دستامو پاهام همینطور در و اشد  
اون پسره (ارشام) اومد تو سلام خانوم خوجه

بزنمش نفهمه از کجا خورده؟

گفت :خب خب خب میزنین پای داداش منو نابود میکنین؟

هوممممم؟؟؟

از داداش گوشم کر شد گفت جوابی نداریبیبی هااااا

با چشم به دهنم اشاره کردم

گفت راس میگیااا چرا به فکر خودم نرسید بعد اومد جلو چسبو کند

گفتم: چون که خودت خنگی جیغغغغغغغغغغ الیبیی بدادم برسس

یکی کمک کنههههههههههه

ای خدا اخهههه به من چه پای اون پسره چلغوز چلاق شده؟...

(المیرا)

چشامو باز کردممم یا خودااا اینجا کوچاس من کوچام

می خواستم داد بزنم نیلو که دیدم دهنم بستس

دورو ورمو نگاه کردم

عهههه

این همون پسر س زدم بهش تو خیابون؟؟

راه داشت کلا دوتا پاشو چلاق میکردممم

پسره(امیرسام)هنوز متوجه من نشده بود یدفه نگام کرد

\_\_ به خانوم خانوما پای منو میشکنی نشونت میدم

یکم ترس داشتم چون ممکن بود هر بلایی سرم بیاره









ببین تورو خدا تو این موقعیت هم زبون درازی میکنه... ولی من کوتاهش  
میکنم [؟]

من: کی گفته تواز اینجا خلاص میشی؟

\_خودم گفتم چون خلاص میشم...

رفتم جلوش و گفتم: عه... خلاص شو ببینم خانوم زبون دراز...

\_تو دستوپامو باز کن نشونت بدم...

من: زرنگی؟ ولی منم اسکول نیستم...

دستم رو گذاشتم رو گونش که سرشو عقب کشید...

خودمو صاف کردم و گفتم: هه بهتره جیغ جیغ نکنی تا انرژیت به فنا  
نره

\_گفت باز کن این طنابای لعنتی رو کتاف...

اهمیتی ندادم و از اتاق بیرون اومدم

(ارشام)

دیگه داشت سخته میکرد... کنجکاوشدم ببینم قلبش چقدر میزنه

تو همون حالت دستمو گذاشتم رو قلبش که یه جیغ فرا بنفش کشیدوگفت:

ولم کن عوووووضیییییی...

من: سوووووووس ساکت. من که کاری نکردم...

اشکاش ریخت وگفت: تورو جون مامانت کاری باهام نداشته باش من  
دخترم

بدبختم نکن بخدا تقصیر من نبود که پای داداشت شکست خواهش میکنم  
ولم کن...

از مظلومیتش دلم به درد اومد... اهی کشیدم وگفتم: همیشه امیر اهل  
گذشتن

نیست من که از اونم بدترم...

گریش بیشتر شد وچشماشو بست... ولی واقعا خوشگله ها چقدرم قیافه  
ی

مظلومی داره... (کجاش؟ کل ریمل وخط چشم وهرچی مالیده  
ریخته) خوحالا ولی

بازم قشنگه... مخصوصا چشاش (در بیار بنداز تو شیشه) هرگز نشه  
فراموش حرف

اضافه موقوف.

من از این دختره نمیگذرم لاقل یه ماچ که میتونه بده (خل شدی؟ فردا پس  
فردا برن

شکایت کنن نه تنها برای ادم ربایی بلکه برای ماچ برداری هم  
مجازات میشی)

خخخ ماچ برداری چه جالب...

هی وسوسه میشدم ببوسمش...

قطره اشکی افتاد روی لباش...

دیگه طاقت نیاوردم ولبم نشست رولبای سرد

(امیرسام)

نشستم روی مبل... ارشام واون دختره تویه اتاق دیگه بودن

صبر کردم داداش خلم بیاد ببینم چی کار تونسته بکنه

این چرا انقدر طولش میده؟

حتما داره میترسوننش... نکنه کاری بکنه؟... نه بابا ارشام اونطوری

نیست

یکم دیگه هم صبر کردم ولی نیومد که نیومد...

ای بابا نکنه جدی جدی داره یه کارایی میکنه؟

بلند شدم و رفتم سمت اتاقی که توش بودن... تاخواستم دروباز کنم ارشام  
با

عصبانیت اومد بیرون...

من: چیشد چرا انقدر لفتش دادی؟

ارشام: برو اونور اعصاب ندارم...

رفت تو اشپزخونه منم برگشتم تو اتاقی که اون دختره ی چیز شده ی  
بی ادب  
توش بود.

(المیرا)

ای خدایااا پسره وحشی رفتنت الان نیلو در چه حاله؟ سرمو پایین

گرفتمو بلند هق هق کردم

صدای در اومد سرم بالا اوردم پسره بود

زبون درازی فایده نداشت

من: ترو خداا ببخشید داشتتم التماسش میکردم

من الي کسی که مغرور بود و دستشو به سمت خدام دراز نمیکرد

من: ترو خداا ولم

کن بزار برم عذر میخام من که از قصد پاتو نشکستم؟

بلند بلند زار میزدم

\_هیش ساکت باش کوچولو

تقاص کارتو پس میدی کم کم قول میدم بزارم بری

من: خواهش میکنم ترو خداا من ك

معزرت خواهی کردم.

اشکام چند تا چند تا رو گونه هام سر میخورد

لا عقل بگو خواهرم کجاس ترو خداااا؟

بم نمی گفت و ساکت فقد خیره شده بود تو چشم

دیگه نایی برا گریه نداشتمو فقد اروم هق هق میکردم

(نیلوفر)



یه لحظه قلبم ایستاد

چشمام رو تا آخرین حد باز کردم

این داره چی کار میکنه...اروم لبامو میبوسید

به خودم اومدم و سرمو اینور و اونور کردم ولی مگه ول میکرد

مجبور شدم گازش بگیرم...

مزه ی خون تو دهنم حالمو به هم زد...

یه اخ بلندگفت و ازم جدا شد...

من:توبه چه حقی این کارو کردی؟هاااااا؟

دستی به لباس کشید و عصبی گفت:من حقای زیادی دارم...بهت نشون

میدم فقط صبر کن...

خواستم بازم دادو فریاد بزنم که درو کوبید و رفت...

خدایا خودمو والی رو به تو میسپارم مارو از دست این دیوونه ها  
نجات بده..

هنوزم لبام میسوخت و هر لحظه فکرم میرفت پیش اون صحنه... اه

(ارشام)

از تو یخچال یه کیسه یخ در اوردم و گذاشتم رو لبام...

دختره ی دیوونه واسه چی گاز میگیری اخه...

هر لحظه عصبی تر میشدم و دلم میخواست گردن دختره ی بیشعور

رو خورد کنم (تقصیر خودته من که گفتم اون کارو نکن) تو برو که  
حوصلتو

ندارم...

رفتم تو حال نشستم رو مبل... تکیه دادم و به اطرافم نگاه کردم... امیر نبود

فکر کنم اونم رفته سر وقته دختره...

صدای جیغ و داد و التماسی که دختره میکرد تا اینجا اومده بود...

این داداش ما هم ترشی نخورده یه چیزی میشه...

از اونجایی که من خیلی فضولم رفتم طرف اتاق... گوشمو چسبوندم به در

\_خواهش میکنم ولم کن من که قصدی این (هق هق) کارو نکردم...

هیچ صدایی از امیر در نیومد... مشکوک میزنه معمولاً وقتی یکی غرورشو

پیشش میشکست مسخرش میکرد...

امیر: ساکت شو اعصابمو به هم نریز...

اووو نه مثل اینکه واقعا یه چیزیش شده... یخ رو انداختم انور

و خواستم درو

باز کنم ولی قفل بود...

من: امیر بسه دیگه بیا بیرون..

یهو اون دختره جیغ زد: با نیلووو چیکارار کردی عووووووی؟؟؟

واه واه اینو پس اسم اون دختره هم نیلوفره اخیش دیگه راحت شدم

از دختر دختر گفتن...

(امیرسام)

من:دیگه گریه نکن...بسه

بازم صدای ارشام اومد:دبیا بیرون کارت دارم

نگاه دیگه ای بهش انداختم چقدرم با سوز گریه میکنه...

درو باز کردم که ارشام پرت شدتو اتاق...

من:پاشو خودتو جمع کن چرا مثل شربت میریزی؟

ارشام بلند شد ونگاهی به دختره انداخت وگفت:اسم این چیه؟اها

فهمیدم اون نیلوفره هی میگفت الی کمک...

من:الی؟میدونی الی مخفف چندتا اسمه؟

ارشام:هرچند تا اسم مهم اینه که الیه...

من:هیچم مهم نیس...بریم

الی هم فقط گریه میکرد واروم میگفت:ولمون کنید...

بارشام رفتیم بیرون که توجهم به لبش جلب شد...

من:لبت چیشده؟

زود دستشو گزاشت رولباش وگفت:هیچی هیچی...!

مشکوک نگاش کردم وگفتم:ارشام...پاتو از گلیمت دراز تر کردی؟  
ارشام:چی میشه مگه...خوشم اومد...

من:دِغلط کردی خوشت اومد من فقط گفتم میترسونیمشون  
ارشام:منم همون کارو کردم

سری به نشونه ی تاسف تکون دادم به این فکر کردم که خداکنه  
این کار باعث درد سرمون نشه

(نیلوفر)

خوابیدم تو خواب الی رودیدم صدام میزد  
تا خواستم برم بقلش کنم تو بغل این پسره بودم  
از خواب پریدم نفس نفس میزدم اب میخواستم جیغ زدم ابیبب بم بدینن  
یدفه صدای الی ازون اتاق اومد اجی نیلو حالت خوبه  
بلایی سرت نیومده انگار دنیا رو بهم دادن

المیرااااا نجاتم بدههه ترو خداااا من دارم اذیت میشم

المیرا: نیلو دیر یا زود ازین جا بیرون میریم یدفه پسر درو عین وحشیا  
باز کرد

اومد رو به رو و ایساد تفم کردم تو صورتش

تو به چه حقییی منو بوسیدییی هاننن پسره وحشییی

یدفه عین دیوونه ها داد زد گفت: هویی

درست حرف بزن هر بلایی بخوام سرت میارم

تو غلط میکنی اگه بهم دست بزنی من میدونم تووو

پسره گفت: اروم باش نیلوفر؟

هاننن اسمم از کجا میدونس هومم جلال خالق

علم غیب دارهههه؟

(المیرا)

صدای نیلو شنیدم اب میخس از خوشحالی خندیدم

اجیع نیلووو حالت خوبهه

گفت: اجی نه من دارم اینجا انیت میشم

دنیا رو سرم اوار شد داد زدم دیر یا زود ازین جا میریم بهت قول میدم  
که یدفه دیگه صدای از نیلو نیومد المیرا از بدبختیم سرم رو پام

گذاشتم زار. زدم

پسره اومد تو بهش توپیدممم

هوایی تو خجالت نمیکشی بخدا به جرم

ادم ربایی ازت شکایت میکنم پسره هرکول مانند

اشکام دوتا سه تا پشت سر هم رو گونه هام سر میخورد

من زدم بهت اما لامصب نیلو رو چرا گرفتی هومممم بگو بگو بگو

ترو خداااا کاریش نداشته باشین بخدا که دستتون بهش بخوره من

میدونمو شما

پسره [?]

المیرا: جیغغغ ترو خداااا ولمون کن بخدا دیگه قول میدم سر راهت نیام

به جون اجیم

المیرا: بزار یه بار فقد یه بار اجیم ببینم [?]

(ارشام)

نشسته بودم داشتم یه چیزی کوفت میکردم... لیوان ابو برداشتم  
تا نوش جان کنم...

تا به لبم نزدیکش کردم صدای جیغ این دختره نیلوفر دراومد..  
همونطور که لیوان آب دستم بود رفتم طرف اتاق...

به شدت بازش کردم و گفتم: چ خبرته؟؟؟  
بازم شروع کرد به جیغ جیغ کردن...

نیلو: اییییی ولم کنید من آب میخوام یزیدا...

نگاهی به لیوان توی دستم انداختم... بخورم نخورم...  
اگه بخوام بسوزونمش باید بخورم تا جیگرش جرغاله شه...

ولی اگه بخوام بهش بدم جیگر خودم میسوزه...  
رفتم جلوش... لیوان اب رو گرفتم سمتش و گفتم: میخوری؟





من: فقط میزارم پنج دقیقه باهم حرف بزنید...

باخوشحالی سرشو بالا آورد و خندید: مرسی

امیرسام محکم بغلم کرد و لپمو بوسید!

خدایا چرا یهو یه حالتی بهم دست داد

رفتم بیرون... ارشام غذاشو نصف نیمه ول کرده بود و رفته بود پیش

این

دختره...

کم کم داشتم پشیمون میشدم از این کار احمقانه من که پام خوب شده

دیگه

دردم چیه؟

ارشام که اومد بیرون یه لیوان خالی از اب دستش بود...

من: دادی بخوره؟

ارشام: نه بابا رفتم جلوش خوردم خوردم جز جگر بشه...

من: گناه داره برو بهش اب بده...

ارشام:چی میگی؟[?]

من:بابا ارشام تو دیگه شور شو در اوردی ما اوردیم بترسونیمشون نه که

از گشنگی و تشنگی تلفشون کنیم...

ارشام به لبش اشاره کرد:نمیبینی؟باید تقاص اینم پس بده...

من:اون دیگه تقصیر خودته..

ارشام:عجب غلطی کردیما باشه بابا ببر بهشون اب بده غذا بده لباس بده

خونه بده همه چی بده برگرد...

من:تو برو یکم استراحت کن منم این دختره الیه چیه ببرم یکم بالین نیلو

حرف بزنه مغزمو خورد...

ارشام:بپا مرغ از قفس نپره...

من:نمیپره...

(نیلوفر)

الی اومد تو اتاق ای جون ارایشش کلا ریخته بود

المیرا:اجیبیی[?]

محکم بغلم کرد کلي گريه کرديم منو از

خودش جدا کردو گفت قول میدم نجات پیدا کنیم  
المیرا مانتوشو پرت کرد رو تخت رفت تو سرویس بهداشتی  
اتاق درومد صورتشو شسته بود گفتم الی پاهام باز کن

اومد پاهام باز کرد شالو مانتوم پرت کردم منم رفتم ابي به  
دستو صورتم زدمو سیاهی ارایش رو پاک کردم

درومدم الی :

گف نیلو ابروم رفت

نیلو: برا چی

الی: پسره گفت میزارم نیلو رو ببینی از خوشحالی بغلش کردم

بوسیدمش ☹️ □

نیلو: شکم گرفتم غش غش خندیدم [?][?]

الی: بالشت رو تختو پرت کرد تو سرم

نیلو: او خخ و حشییی؟

الی: تیکه ننداز بی لیاقت از شوق دیدن تو بود یدفه الی گفت پسره بهت دست زده

نیلو: نه نه نه چطور مگه؟

المیرا: دروغ غغ میگی لبات کبوده؟

نیلو: الی پسره بزور ازم لب گرفت نیلو یدفه المیرا قاطی کرد داد زد هوییی

درو وا کرد رفت بیرون یقه ارشام گرفت هوییی به چه حقی به خواهرم دست

زدی مگه گناه اون چی بود گریه میکردو

جیغ میزد

پسره (امیر سام) کمر الیو گرفتو گفت اروم باش اروم باش ولی الی همش بع

ارشام فوش میداد از بقل امیر سام جدا شد قدش بهزور تا سینه امیر سام

میرسید مشتاشو کوبید تو سینش.....

(نیلوفر)

وای خدا دارم میمیرم از گشنگی و تشنگی الان نمیدونم

روزه؟ شبه؟ بدنم

خشک شده دستام درد میکنه از بس طناب رو محکم بستن

این پسره ی شفتالو هم که بهم آب نداد همشو خودش خورد؟

ای دلم دوبار عالی رو میخواد؟

شالم از سرم افتاده بود روی شونه هام همینطوری به مو هام که  
دوروبرم ریخته

بودن نگاه میکردم که در باز شد و این پسره اومد تو

\_\_ بیا این ابو بخور تا برا غدام بیارم

همچین با تحکم گفت که میخاستم اب رو فرو کنم تو صورتش  
ولی حیف که هم گشتم بود هم تشنه

گفت: بگیر دستم شکست

ابو از دستش گرفتمو خوردم اخیش؟

من: زود تر برو غذامو بیار گشتمه  
همینطوری داشت نگام میکرد

گفتم: چته شبی ببو گلابی نگام میکنی

(ارشام)

حیف امیرسام گفت وگرنه غذا

نمیدادم بهش بمیره دختره پرو(ارشام دلت میاد نگاش کن ترو خدا)  
رفتم غذا اوردم غذا رو خوردو رو تخت ولو شد و من برم تا کار ندادم  
دستش

(المیرا)

وقتي پا شدم ساعت هشت بود شکم دو روز بود که خاليه  
پا شدم رفتم سرويس بهداشتي که چشمم حمومو گرفت  
سه روز بود حموم نکرده بودم اوفف رفتم زير دوشو خودمو  
حسابی شستم

يه ساعت بعد دروادم با حوله که بزور رو زانو هام بود اخه

لباسام کثيف بود

رفتم سراغ کمد هرچي گشتم يه پسرهن مردونه دکمه دار يافتم پس  
شلوار چي

اينجا که امنيت نداره کلي دنبال شلوار گشتم اما صد سايز بزرگ تر  
بود

جیغغغ نمخامم حولمو محکم چسبیدمو به گشتن ادامه دادم که در اتاق  
وا شد

دلم میخاس جیغ بزرم اخع چرااا الان

پسره اومد تو با تعجب برندازم کردم؟

گفت تو کمد من دنبال چي هستي؟



من: لباس؟

پسره (امیرسام): لباس منننن تن تو؟؟؟

من: رو اب بخندي خا يه چيزي بده بپوشم تورو خدا

میترسیدم... چشماش رو اندامم میچرخید...

(امیرسام)

درو باز کردم و رفتم تواتاق و فتی اونطوری دیدمش یه لحظه قلبم افتاد  
تو پاچم

قلبم رو جمع و جور کردم و گفتم: دنبال چی میگردی؟

خخخ دنبال لباس بود اونم میخواست پیره ن منو بپوشه

چه اندامی هم داره... چشم همینطوری روی جاهای برهنه اش  
میچرخید

داغ کردم... بی اختیار رفتم جلو... با ترس نگاهم میکرد و حوله ی  
کوتاهشو جلوی

سینش دودستی مشت کرده بود

\_ داری... چ... چیکار میکنی؟ برو عقب

ولی کی بود که به حرفش گوش بده

شروع کرد به عقب عقب رفتن... انقدر رفت که خورد به

دیوار... تو یک قدمیش ایستادم

\_به من نزدیک نشو...\_

خواست بره که همون یه قدم رو هم پر کردم و دوتا دستم رو گذاشتم  
کنار شونه هاش

رو دیوار...\_

کف دستاش رو گذاشت رو سینم و هل دادولی ذره ای تکون نخوردم

\_خواهش میکنم برو عقب

چشمام رو تک تک اجزای صورتش و سرشونه ی های لختش گشت  
میزد

نگاهم رو لباش ثابت موند...\_

هر لحظه داغ تر میشدم...\_

لبام رو گذاشتم رو لباش که شروع کرد به مشتم زدن و لگد پروندن

وقتی ازش جدا شدم یه جیغ کشید که تازه به خودم اومدم...\_

و اااااای من چیکار کردم... کاملاً ازش دور شدم و کلاً از اتاق زدم

بیرون...\_

(ارشام)

دختره ی دیوونه همچین یقمو گرفت فکر کردم چیشده خو لب گرفتم که  
گرفتم اصن به تو چه؟

بوس بده به من عزیزکم نیانیا جلو من راحتم... ای بابا من هنوز زنگ  
گوشیمو

عوض نکردم؟ (من باید بدونم؟) خو میگفتی...

اوه اوه مامانه... جواب دادم....

من: به سلام بر مادرم یارویاورم نور چشمم...

بابا: چی میگی؟ مادر کجا بود منم قوزمیت بابات؟

من: عه عه میبینی چقدر خنگ شدم؟ همه ی حرفایی که باید به شما  
میگفتم

به مامان گفتما اه؟

بابا: باشه اشکالی نداره فقط میخواستم بگم تا شب خونه ایم...

اینو که گفت نزدیک بود غش کنم؟



من: نه والا شوخيم كجا بود تو اين هيري ويري؟

امير: وای وای این دوتا رو چیکار کنیم؟

من: ولشون کنیم برن...

امير: ااره بعدشم شکایت کنن چند سال آب خنک نوش جان کنیم...

من: بزار یکم فکر کنیم ببینیم چی میشه\*\*\*\*\*

الان یک ساعته نشستیم مثلا داریم فکر میکنیم تا چهار ساعت دیگه هم

اولیا میرسیدن؟ اخه الانم وقت او مدن بود؟

یهو یه فکری به سرم زد... بلند شدم و گفتم: اهاaaaaaaaaaaaaaaaa

فهمیدممممم؟؟؟

امیرم هول شد خواست بلند شه با دماغ خورد زمین...

دلَم رو گرفته بودم هر هر میخندیدم؟؟؟

خودشو جمع وجور کرد و گفت: ای درد ای مرض مرگ بگیری

تو چ خبرته چرا عر میزنی اخه

خندم رو خوردم و گفتم: فهمیدم فهمیدم... مازشون فیلم میگیریم  
وتهدیدشون میکنیم که

اگه شکایت کنن این فیلم رو پخش میکنیم تا ابروشون بره...  
امیر رفت تو فکر...

امیر: اره فکر خوبیه بااینکه ریسکش بالاست ولی شدنیه..

من: پس پیش به سوی فیلم برداری؟

(المیرا)

وقتی اومد تو سر تا پامو آنالیز کرد یدفعه چشاش برق زد  
اون بیا جلو من برم عقب ترس عجیبی گرفته بدونم که تنها نبودو  
استرسم  
همراهش..

چ.چ. چیکار میکنی که یه لحظه حس کردم به اخر دختر بودنم رسیدم

خوردم دیوار دوتا دستشو دورم گذاشت

نفسای گرمش حالمو بد میکرد امام قسمتای صورتمو نگاه کرد و  
نگاهش رو لبم ثابت موند

که لبای داغشو گذاشت رو لبام تمام تنم از ترس یخ کرد

دستمو گذاشتم رو سینشو هولش دادم اما فایده نداشت

یلحظه سرش بالا برد که نفس بگیره جیغ زدم

به خودش اومدو از شدت اعصابانیت دستاشو مشت کرد

از اتاق رفت بیرون اروم رو دیوار سر خوردمو اجازه دادم اشکام  
بریزن

برا خودمو سرنوشت شومم که باعث بدبختی نیلوهم شد زار زدم

از شدت خستگی چشم سنگین شد با همون حوله دورم خوابیدم

وقتی پا شدم ساعت ۸ بود سردم بود رفتم در کمد باز کردم یه پیرهن  
سفید مردونه تنم کردم

که گشتند بودو قدش بزور تا رونام میرسید جلو اینه موهامو که تا زیر  
باسنم

بود رو سشوار زدمو رو سرم جمع کردم

(امیرسام)

گوشیمو برداشتم واروم رفتم تو اتاق... اوخی همونجا باحوله خوابش  
برده بود

بهترین موقعیته... سعی میکردم چشم نیوفته به بدنش

یه پنج دقیقه ارزش فیلم گرفتم... چند تا هم عکس انداختم برا احتیاط...  
نچ همیشه باید برم بیرون تا کار ندادم دستش... برم ببینم ارشام چی کار  
کرده

(ارشام)

یواشکی رفتم تو اتاق... اوخی ناز باشی چه مظلوم خوابیده...  
دوربین موبایلم رو روشن کردم وچند دقیقه ای ارزش فیلم گرفتم به  
همراه پنج شیش  
تا هم عکس...

چه شود اگه بدونن ازشون مدرک داریم؟  
به همون ارومی که اومدم رفتم بیرون... خدا کنه حالا حالا ها نرسن...  
امیرسام رو دیدم که همزمان بامن اومد بیرون



من: چکار کردی؟ حله؟

امیر: یه چشمک زد و دستشو به این شکل [؟] کرد و گفت: حله [؟]

من: بهتره وقتی بیدار شدن بهشون بگیم که ازادشون میکنیم  
بعدبیهوششون

کنیم و ببریم جلودر خونشون توهمون ماشین دختره که اوردی و لشون  
کنیم تا

ادرس خونه رو بلد نشن

امیر: اره فکر خوبیه دمت جیز داداش...

من: اهاراستی... اینا خواهرن؟

امیر: نمیدونم ولی شبیه همدیگه هستن شاید فامیل یا خواهرباشن  
من: شاید...

(نیلوفر)

از خواب پا شدم چه خواب عجیبی دیدم یه زن و مرد میان سال  
دارن منو الی رو خاستگاری میکنن

رفتم سرویس بهداشتی و به صورتم اب یخ زدم اخیشش

از دشویی که دروادم چشمم عکس رو دیوار گرف ارشام بود  
ژونن شفتالو ☹️

بوگو از بس درگیر دزدی بودم این عکسو ندیدم

چه زیبا جادار مطمئن یخچال امرسان ☹️☹️

حالم خوش نیس دلم لب میخاد(خاک تو سرت بی ادب خجالت  
بکش)بزار تموم

شع حرفم ببینی چه گوهی میخام بخورم وجی جون(وجدانم)

میخاستم بگم دلم لباشک میخاد ☹️

(الان شد دختره ی پرو)

نیلو:دیگ به دیگ میگه عزیزم پنکک بزن سیاهی ☹️

کسشعری دیگر از نیلو ☹️☹️

(امیرسام)

من: من که رفتم بگم توهم برو تهدیش کن بعد که قبول کرد بیهوش [?]

ارشام: باشه برو موفق باشی [?]

من: توهم همینطور...

درو که بازیدم دیدم نشسته روتخت داره موهای بلندشو میبافه...

من: اهم اهم...

سریع خودشو جمع و جور کرد و با ترس زل زد به چشمام...

صندلی پشت میز مطالعه رو برداشتم... چیز گذاشتمش یعنی

چیز امم یجوری که ساق دستام رو تکیه گاه صندلی بود... تقریبا

میشد گفت صندلی رو برعکس گذاشتم و نشستم...

من: میخوای بری؟

چشماتش گرد شد و گفت: چ... چی؟؟؟

من: می‌گم می‌خواهی برگردی خونتون؟؟؟

سر شو تند تند به نشونه ی اره تکون داد... خندم گرفته

بود... انگار بچست

من: خب من به یه شرط ولتون میکنم...

راست نشست سر جاش و گفت: چه شرطی؟

من: یه بار دیگه بهم لب بدی [؟]

چشماش گرد شد و یه جیغ کشید که تمام اندام های داخلیم زله ای  
رقصید

من: چ خبرته بابا اه شوخی کردم بی جنبه...

ادامه دادم: به این شرط ولتون میکنم که نرید از ما شکایت کنید

ویا حتی به

کسی بگید... اگه این کارو بکنید...

گوشیمو در اوردم و فیلمی که ازش گرفته بودم رو پخش کردم...

همونطوری گرفتم جلوش که چشماش گشاد شد...

فیلم رو قطع کردم و گفتم: خودت که فهمیدی منظورم چیه...

شنیدم که زیر لب میگفت: عوضی...

من: اوی مراقب حرف زدنت باش... قبول میکنی یانه؟

الی: باشه...

از رو صندلی بلند شدم و بازم با اون دس مالا که قبلا بیهوشش کرده

بودم کارشو ساختم...

(نیلوفر)

داشتم رو میز ارایش با عطرا بازی میکردم که در وا شد و ارشام اومد  
تو

با تعجب نگاش کردم گف بشین رو صندلی نشستم و اونم رو تخت  
نشست

گفت میخوای بفرستم با اجیت خونتون؟

نیلوفر: جیغغ ارعهه چراغ که نه کلی میخام

گفت شرط داره

نیلوفر: با جونو دل گفتم چه شرطي

گفت: که بعد از اد شدن شکایت در کار نباشه

گوشیشو در آورد و یه فیلم نشون داد کصافتنت وقتي خواب بودم  
ازم سو استفاده کرده بود

زیر لب گفتم: اشغال

گفت: جون یه بار دیگه تکرار کن حالا بگو ببینم قبول میکنی یا پخشش  
کنم

نیلو: قبوله قبوله

ارشام یه دسمال از جیبش در آوردو دیگه نفهمیدم چی شد...

(ارشام)

وقتی از هوش رفت بغلش کردم وبا پا دروبازیدم.

امیر هم اون دختره رو آورد تو حال...

من: بدو بدو باید زودتر از شرشون خلاص بشیم

امیر: باشه هولم نکن...

رفتیم تو پارکینگ...

من: ماشالا این نیلو چه سنگینه

امیر: ولی این الی اصن سنگین نیست

من: خوشبختانه من که از کوه و کمر افتادم

امیر الی رو گذاشت پشت ماشین که منم نیلو رو گذاشتم پیشش

نشستم پشت فرمون... امیر هم پرید جلو

سریع گاز شو گرفتم سمت خونشون

امیر: ارشام به نظرت این قضیه به همین راحتی حل میشه؟  
من: نع...

امیر: ممنون بخاطر امیدواریت  
من: نوووش جووون؟

یاخدا یاخدا الانم مگه موقع درد سره خداییش  
امیر: چه گوهی بخوریم الان؟ نمیتونیم که دیگه از دست پلیسا فرار کنیم  
من: بزار من حلش میکنم...

سریع از ماشین پیاده شدم و روبه روی اقا پلیسه ایستادم...  
من: وای اقا خواهش میکنم بزارید ما بریم خانومامون دارن زایمان  
میکنن

باید بریم بیمارستان...

پلیس: چی میگی اقا؟ من چیکار به زنو بچه ی تو دارم؟ بیا این  
جریمه رو یکم با

سرعت میرفتی...

کاغذو از دستش کشیدم ...



من: وای اقا نوووو کرتم ای لاویو بای؟

عین جت پریدم پشت فرمون وویژژژ

جلوی خونه نگه داشتم...

امیر: حالا با چی برگردیم خله؟؟؟

من: خو با تاکسی...

امیر: تو نبودی من چیکار میکردم..

من: هیچی فوقش یکم عرمیزدی بعد میمردی

پیاده شدیم و با یه تاکسی برگشتیم خونه

(المیرا)

داشتم موهامو مییافتم که در وا شد و امیرسام اومد تو

با ترس بهش خیره شدم که صندلی رو کشید بیرونو بر عکس

روش نشست

امیرسام: دوست داری بری خونتون

المیرا: شبیه بچه ها سرمو به نشونه مثبت تکون دادم که لبخندی  
زد گفت شرط داره

المیرا: چه شرطی

امیرسام: یه بار دیگه بهم لب بدي

المیرا: چشم اندازه توپ تنیس باز شد تو دلم اینقدر ررر فوش  
دادم که خودمم از رو رفتم؟

یه کلیپ ازم گرفته بود زیر لب یه عوضی زمزمه کردم  
یعنی ادم تا چه حد میتونه کثیفو کصافت باشه تف او روش بیا مرتیکه  
خر الاغ گاو میش استغفرالله

گفت: منظورمو فهمیدی شکایت در کار نباشه

المیرا: سرم به نشونه بله تکون دادم که بلند شد يلحضه تنم لرزید ك. یرم  
تو این زندگی چس مانند؟

از نگاهاشم میترسیدم مرتیکه هرکول ماننده زشت بد قیافه عن مانند  
کاش راه داشت اون روز لهش می کردم

وجي(خفه شو اخی الی این کجاش زشته اخی)همش کجاش خوشکله شبي  
قورباغه دم زا میمونه؟

وجي(بقول خودت یکی این زشتع یکی حاج حافظ شیرازی)ببند  
گالتو وجی جون

المیرا:دسمال دستش دیدم فهمیدم میخاد بیهوشم کن اه خدا مرا مد  
هوش کرده؟

چقدره من کسشعر مینالم بوخودا اگه این کسشعرات منتشر کنم  
شاعر میشم

وجي(تو دزدیده شدی فیلمت گرفتن دارن ازت سو استفاده میکنن  
باید گریه کنی

نه کسشعر ببافی)یدفه دعوا با وجی جون تموم شدو منم از هوش رفتم و  
مد هوش شدم؟

(نیلوفر)

وقتي پا شدم تتم يخ بسته بود تو ماشين بودم عه اين خونس يعني به  
قولش عمل کرد

عهههههع اليم کنارم بوددد

جیغغغغ الییی

یدفه الی باشد.

الی: چیه عهههه نیلو تویی بیا بغلم?

بد اینکه الیرو تففف مالی کردم پا شدم در خونه وا کردم الی چپید تو

اخ جونن هیچ جایی خونه ادم همیشه الی رفت تو اتاقشوبعد حموم

منم رفتم اتاقمو حمومم?

وقتي دروادم صدای جمع از پایین میومد لباسامو پوشیدم و رفتم پایین

جیغغغغ مامانییی بابایییی پریدم بغل بابا و کلی بوسش کردم

بعد رفتم بغل مامان و اینقد بوسیدمش که نگو

مامان: ایششش دختر تف مالیم کردی و دستشو به حالت چندشی

رو لپش کشیدد

خدااا من از نم نا راضیم خطای تولید داشتع?

بعد بابام از چمدونش دو تا جعبه دراوود  
ابيه گرفت سمت الي قرمزه سمت من وقتي باز كردم جونززرززرز  
برامن گوشي بود  
الي: جيغغغ واي مرسى عمو دانيالللل كلم برام گوشي گرفتى دوسش  
دارم

الي گوشيش دراورد رنگش طوسي بود مال من طلايي  
الي: خيلي قشنگه هم خودشو

هم رنگشو دوس دارم عاشقتمم عموو  
عمو سعيدم از تو چمدون دو تا جعبه دراورد خدااا قلبم ضعيفه اينيكى  
ديگه چيه  
جيغغغ عمو برام يه لباس با يه كلاه كپ ست گرفته بود كلي قربون  
صدقش رفتم  
با الي رفتم بالا بعد كلي چشمو هم چشمي باهم الي رفت پايين و منم  
رفتم اتاقم كه موهامو خشك كنم...  
منو الى تو خونه ى همدیگه يه اتاق زاپاس داشتيم?

(الميرا)

رفتم پایین پیش مامان اینا داشتن حرف میزدن  
مامانم: سحر جان یه دو سه شب اینجا باشید هم بخاطر دل الی و نیلو هم  
این

که فردا زنگ میزنم فاطمه اینا بیان اینجا برا شام  
زن عمو سحر: باشه بدمم نمیاد نفس جان

المیرا: مامان فاطمه کیه؟

مامانم: الی فاطمه جانو شوهرش اقا میلاد دوست خانوادگی ما  
هستن که

سه سال پیش رفتن لندن به دلیل کارای اقا میلاد اماپسراشون  
همینجا موندن

و من از سارا جان خبر گرفتم که امشب میرسن ایران و قرار  
شد که فردا دعوتشون کنیم خونه

تو نیلو هم فردا لباس رسمی بپوشید

المیرا: انگار میخایم کشتی بگیریم لباس رسمی؟

مامانم: گمشو بالا نبینمت دختر پرو

زن عمو: عههه افرین نفس نیلی هم منو اینطوری اذیت میکنه؟

المیرا: رفت بالا و تو. راه با خودم اهنک میخوندم در اتاق نیلو

رو عین وحشیا باز کردم

نیلو: المیرا!!!! شاید اصا من لخت بودم در زدن واجبه

المیرا: قربون اون بدن سفیدت برم فك كن من اقاتونم؟

نیلو: شوهر کجا بود باو اقاي کونم

المیرا: ارعه راس میگی کی میاد ما رو قبول کنه البته دیونه خونه

قبول میکنه؟

نیلو: باشه باو

گمشو از اتاق بیرون

المیرا: شیفته ادب نداشتم باشع؟

(امیرسام)

داشتم همینطوری تو حال قدم میزدی وانگشتم تو دهنم بود.

ارشام: عه بس...

صدای چرخیدن کلید تو در باعث شد خفه خون بگیره

بابا اومد تو وچمدونش رو گذاشت کنار در ولی ما همینطوری

مثل بز ایستاده بودیم

چشم بابا که به ما افتادگفت: به به پسر ای گلم بیاید اینجا ببینیم

منو ارشام از هیروت در اومدیم و رفتیم سمتشون

اول بابارو بغل کردیم بعد مامان رو

مامان: میبینم که خونه هم عین جنگله... نه مثل اینکه راستی راستی

باید زن بگیرید

منو ارشام نگاهی به همدیگه انداختیم و هم زمان گفتیم: بله حق باشماست

مامان: میبینم که آماده اید

من: نه بابا زن میخوایم چیکار



ارشام: پاپ این بابام بود میگفت بله حق باشماست؟

بابا: اوی منو قاطی قضیه نکن

مامان: راستی فردا شب خونه ی یکی از دوستای قدیمی بابات

دعوتیم

من: خب به سلامت

بابا: چی چی به سلامت شماهم میاین

ارشام: باشه

چشم غره ای بهش رفتم که مامان گفت: وای وای نمیدونی که یه دختر

دارن

دسته گل...

من: وای مامان حرف دختر مختر نزن

تا اخر شب سوغاتیا مونم گرفتیم و بحث کردیم...

ولی نگرانیه من اصلا از بین نمیرفت

(نیلوفر)

سریع تو جام خزیدم و خوابیدم صبح که پا شدم

بعد دوش گرفتن لباسام تنم کردم رفتم سراغ میز ارایش موهامو  
رو سرم جمع کردم

یکم به صورت بی روحم رسیدم که الی با موهای ژولیده اومدم  
تو درحالی که چشاش میمالید گفت:

امشب چی میپوشی

من: مگ امشب چه خبره

المیرا: مهمون ویژه داریم البته قول مامانو سحر جون

من: اهان نمیدونم یه چی میپوشم دوباره مشغوله موهام شدم وقتی  
رو سرم جمع کردم

الي موهامو تڪون دادو خوند :خره من يك دو سه روزه يونجه

نخورده خره من چرا

نمرده از دمب خرم دمب خرم دسمال ميسازم اگه جاهل بشم به خرم  
مينازم[?]

نيلو:بر باو از جنگل امزون رو سر تو که بهتره

الي:گي بخور خواهرم

رفت بيرون يکم بعد داشتم ناخونام لاک ميزدم اومد موهاشو اتو کرده  
بود

و يه ار ايش ملايم لباساشم عوض کرده بود

بعد لاک لباساي تو کمدو اناليز کردم....

(ارشام)

بعداز يه حموم حسابی



رفتم تو اتاق که دیدم روبه روی تختم ایستاده ویه چیزی تو دستشه  
من:چیشده؟

مامان با حرص نگاهم کرد و دستشو آورد جلو وگفت:این چیه؟؟  
من:من که چیزی نمیبینم

بالشمو برداشت و انداخت بغلم وگفت:این موهای بلند طلایی چیه  
هااااا؟؟؟

چقدر مرگ رو نزدیک میبینم خدا؟

مامان:نه دیگه انگار باید براتون زن بگیریم تا ادم شید

بعدم رفت بیرون ودر و محکم کوبید...چشمامو بستم وزیر لب به  
این امیر

کسخل فحش دادم که همه ی باعث وبانی بدبختیمونه

(المیرا)

با صدای مامان که بلند بلندصدام

میزد المیرااااا خانوممم نمخای حاضر شیییی

اه اعصابمو خورد کردی اروم اروم رفتم پای کمد یه لباس

عروسکی مشکی تنم

کردمو موهامو فر کردم یه ارایش ملایم کردم

با عطر خودمو شستو شو دادمو رفتم اتاق نیلو

رفتم تو اتاق نیلی سلاممم

نیلو: عههه ریدم

المیرا: ژوننننن عجیب خوشگل شدی امشب عاق پسر دوست مامی

عاشقت نشه صلوات

یه لباس قرمز عروسکی موهاشم صاف کرده بود و اون رژ قرمز

برق خاصی داشت

با نیلو رفتیم پایین

مامانم: عجب دسته گلایی

من: مامان دسته گل بودیم

مامانم و زن عمو باهم عجب اعتماد به نفسیییی

المیرا: لامصب صدا صدا نبود انگار تو بلندگو داد میزدن؟



به گردن ومچ دستام عطر زدم ورفتم بیرون دیدم مامان داره  
مشک و وک نگام میکنه

یه دفعه گفت: نکنه توهم دختر اوردی تو خونه؟

یااااااااااا قمر هشتم؟ این از کجا فهمید؟

من: چ...چی؟؟؟

مامان: هیچی برو به بابات بگو ما آماده ایم بیا بریم

اوووووف...رفتم بابارو صدا زدم وهمگی رفتیم نشستیم تو ماشین

باباومامان جلونشستن ومنو ارشام عقب

این مسیر چه آشنا میاد...حالا که میبینم خیابون وکوچشونم آشنا

میاد

کلا این خونه ای که جلوش ایستادیم شدیدا آشنا میاد؟

به ارشام نگاه کردم که دیدم مثل من هنگ



من: اینجاست؟ مطمئنید درست اومدیم؟

بابا: اره چطور مگه؟

مامان: مگه شما اینجا رو میشناسید اینطوری می‌گید؟

منو ارشام اول سرمون رو به نشونه ی اره تگون دادیم  
وقتی دیدیم چه گندی زدیم زودزود سرمون رو به نشونه ی نه  
تگون دادیم

مامان: سعید میبینی؟ بچه هامون رو تنها گذاشتیم خل شدن

بابا: اره خانوم بدجوری هم خل شدن

اونا پیاده شدن ولی منو ارشام هنوز به امید اینکه اشتباهی اومدیم

نشسته بودیم تو ماشین

(نیلوفر)

المیرا: یعنی ما باید وایسیم اقا زاده ها بیان ☹️ □

نیلوفر: اره چاره ای نداریم یکم بعد چیبیی

چيزي که دیده بودم باورم نمیشد اینا همونایی بودن که مارو

دزدیدن الي با

چشاي گرد نگاهشون میکرد منم تمام اتفاقات از تصادف تا دزدي جلو  
چشم مٲ يه فيلم رد ميشد

ارشام تو چشاش شرم بود زیر لبی سلام کردن رفتن تو درو بستمو به  
الي

نگاه کردم که

گفت: نیلوو یعنی اینااا پسر دوستاي مامانن [?]

تو که عادت مامانمو زن عمو میدونی اگه امشب خوش بگذره  
رفتو امدو بیشتر میکنن

نیلوفر: نههههه باید کاری کنیم خوش نگزره رفتیم تو اشپز خونه

المیرا فلفل

قرمز درآورد ریخت تو دوتا از چایی هابعد گفت من این سینی

جدا میبرم تو این

دوتا جدا بیار باشه ای گفتم الي چایی هارو پخش کرد و داد زد

نیلی دوتا چای کم اومد دوتا دیگه بیار



بشینم چون این دخترا بدجور خصمانه رو ما زوم کرده بودن

خدایا خودت امشب رو به خیر بگذرون...

نیلو برامون چایی آورد... وای وای من که میدونم یه نیم کاسه ای

زیر کاسس(چی

میگی؟) اها کاسه ای زیر اون یکی کاسس(تو حرف نزن

نمیگن لالی?)

حواسم نبود که همینطوری زل زدم به این دختره وچرت وپرت میگم

یه لیوان چایی رو برداشتم...

یکم که سرد شد تا نصفش سرکشیدم که...

توووووووووووووف این چه زهر ماریه دادن ما بخوریم

عصبی برگشتم سمت نیلو که دیدم دارن بااون دختره الیه چیه از خنده

پاچه بر میشن...

نشونتون میدم... امیر هم به حال من افتاده بود... حدس زدنش سخت

نیس

اون رو هم به اوضاع من درآوردن...

ولی ما ساکت نمیمونیم ?

(الميرا)

او ههههه يه سلام. زير لبي گفتن رفت تو

دارم براتون

دست نیلو رو کشیدم بردم تو اشپز خونه تو دوتا لیوان جدا فلفل ریختم

بعدم اون دوتا دادم دست نیلو تا صدات نکردم نیایا

نیلو: باشه

المیرا: به همه چای دادم دوتا کم اومد نیلو دوتا چای بریز بیار نیلو برد

چایا رو

برد برایشون اول امیر سام خوردو چشاش قرمز شد ولی دوم آوردو با

چشاش خطو نشون کشید بعد ارشام خورد که دومم نیاوردو تفش

کرد منو نیلو زدیم زیر خنده ارشام برا نیلو خطو

نشون کشید .

رفتم اتاقم درو مدم که خوردم به چیزی سرم بالا اوردم فاتحه

خودم خوندم خوردم به سینه امیر سام در اتاق وا کردو منو انداخت تو

کمرمو

محکم به خودش چسبوندو گفت: حالا دیگه تو چای من فلفل میندازی

فشار

کمرمو بیشتر کرد حس کردم دارم له میشم گفت: تلافی میکنم کمرمو ول کردو

رفت پایین ایش وحشی...

(امیرسام)

توف تو روت دختره ی چیزشده حالا دیگه تو چایی من فلفل میریزی  
میخندی؟ من که واسه شکستن پام اون همه عذابت دادم اگه بابااینا  
برنمیگشتن

شاید بلای بدتری سرت میاوردم حالا دیگه اصلا از خیرت نمیگذرم  
نشونت میدم با کی  
طرفی...

همینطوری زل زده بودم بهش و اینارو تو دلم میگفتم  
بلند شد رفت بالا...

وقتی دیدم کسی حواسش نیست و هرکی سرش تو کار خودشه اروم  
بدون

جلب توجه رفتم بالا...

از یکی از اتاقا سروصدا میومد... ایستادم جلوش که در باز شد والی با  
دماغ خورد به سینم

سریع بردمش تو اتاق و به خودم چسبوندمش... عین چیییییی ترسیده بود

دستمو بیشتر به کمرش فشار دادم که یه اخ کوچولو گفت...

من: حالا دیگه تو چایی من فلفل میریزی؟ تلافی میکنم...

بعدم محکم ولش کردم که خورد زمین... حقته دختره ی عوضی  
منو بازی میده

به من میگن امیرسام نه شفتالو...

(نیلوفر)

رفتم اشپز خونه الی اومد داد زد پسره وحشی من هیسس  
چی شده

المیرا: اومده بالا کمرم چسبونه خودش میگه همرو تلافی میکنم  
نیلو: عجبم حرس نخور ما بگاشون میدیم

المیرا: نقشه

نیلو: ما باید اونا رو عاشق خودمون کنیم بعد ولشون کنیم طوری که  
بشکنن

المیرا: ایولللال دمت چیزرز عاقتممم مخه منن[?]

نيلو: خاعش اڃي فقد اينڪه بايد ڪم ڪم پيش ٿريم

الميرا: ٻولي چطوري عاشق خودمون ڪنيمشون

نيلو: مرور زمان

الميرا: ايس ايس ايس

نيلو: عمتو دس بنداز جوجه

الميرا: جوجه عمت

نيلو: منم ڪه عمه ندارم خودم خبر ندارم؟

الميرا: ڳي بخور اڃي ڳيبي

نيلو: عمت ڳي خورده؟

الميرا: منم عمه ندارم

نيلو: او مد جلو يه پس گردني نيلو ڪش بهم زدو ڳم شد



تففففف بري برنگردى اى كاش امير سام كمرت ميشكست چند...  
استغفر الله

رفتم تو پذيرايى اين ارشامه به نظر ميرسه برامن نقشه دارهه [???] [??]  
همينجور عين مونگلا به من خيره بود  
وجى (نكنه عاشقت شده ژونن) ببند وجى جون

وجى (اى به چشم)

نيلو: به الى نگاه كردم نگاهش به نگاه اميرسام گره خورده بود  
كه يدفه فاطمه گفت اقا سعيد پاشو دير شده

زن عمو نفس: كجا حالا تشرىف داشتين

فاطمه: نه مرسى ايشالا دفه بعدى خونه ما بعدم با پسر اشو  
شوهرش رفتن سمت در

به اميد نديدن دوباره [???] [??]

الميرا: ببند گالتو حرف نزنى نميگم لالى

نيلو: هااااا باشع باشع.....

(الميرا)

با نیلو نقشه کشیدیم که اونارو عاشق خودمون کنیم بعد ولشون کنیم اینم

تلافي

تو پذیرايي نگاهم تو چشايي اميرسام گره خورده بود دارم برات هه فك  
نكن از

عشق نگات میکنم از تنفرههه

تنفررر

الميرا بعد خدافطي رفتم تو اتاقم كفاشامو هر كدوم يه طرف پرت كردم  
لباسم عوض كردم با بي حالي ارايشم پاك كردمو مسواك زدم خزیدم تو  
تخت

صبح نیلو وایبیبی الیبیبی جیغغ

المیرا:اي حناق چته بزور لاي چشم وا كردم چي شده مينالي يا كپه  
مرگم بزارم

نیلو:صبح گوشي ننم زنگ خورد بعد يكم با مامانت پيس پيس كردن كه  
بعد تلاش

ها فهمیدم قراره يه سفر يه هفته اي

بريم شمال الي رو تخت صاف وایسام كه گفت با عمو سعيد اینا المیرا  
نوقم فرو كش شد

نیلو:این بهترین فرصته الي ما میتونیم این سفر و به نفع خودمون تموم  
کنیم

المیرا:[]هاااااااااااااااا ارههههه خودشهههه همونیه كه ما میخایم بعدم

دویدم که برم دسشوی که با مخ رفتم زمین نیلو شکمش گرفتمو میخندید  
گفت

عجله نکن یکم خود دار باش

المیرا: میکشمتتتااااااااااا

حیف دشویی مهم تر بود.....

(ارشام)

وای خدا یه شبه پیر شدم از دست این دختر

امیر خودشو عین بز انداخت تو اتاق وگفت: ارشاماااااااااا بدبخت شدیم

من: چیه؟ چرا دوباره رم کردی؟

امیر بدون توجه به من نشست رو تخت وگفت: دیوووونه شنیدی من چی  
گفتم؟

من:اره داریم مثل همیشه بدخت میشیم... عادیه دیگه عادت کردم

امیر: چیبیبیبی میبیگیبیبی توووووو بابا ایندفعه راستی راستی بدبخت  
شدیم خله

من: مینالی چیشده یا بنالونمت

امیر: داریم میریم شمال

من: زکی تو به این بگی بدبختی به خوش بختی چی میگگی؟

امیر: خل نشو داداش من... داریم با اونا میریم شمال





بابا: مسخره نکن... پیاده شید با ماشین خودتون بیاید

من: من که حال رانندگی ندارم

ارشام: من دارم بپر پایین

رفتیم تو ماشین خودمون و تا رسیدن به در الی اینا هیچی نگفتیم

(المیرا)

صبح با صدا جیغ نیلو و مامانو زن عمو پا شدم فکنم نونو بلندگو  
خوردن

رفتم دشویی بعد انجام کارای لازم دروادم

یه گرم کن تنگ پوشیدم کنارش سه تا خط سبز فسفری داشت

یه مانتو جلو باز انداختم روش حوصله ارایش نداشتم موهامو رو سرم  
بستم

با چمدون رفتم پایین من حاضرم عمو گفت: خیلی خب ما وایمیستیم تا  
سعد اینا بیا دم در خونه رفتم پیش نیلو

یکم زر زدیم که زنگ در صدا اومد رفتیم بیرون عمو سعید گفت که ما  
با پسر اشون بریم

منو نیلو مخالفت کردیم ولی حرف حرف اونا شدو ما سوار ماشین  
شدیم

جز صدای اهنک هیچ حرفی نمیزدیم که نیلو گوشیشو در آوردو با  
شکاک عکس گرفتیم

ارشام از اینه نگاهمون کرد بعد سری به نشونه تاسف تکون داد

من: هوییی برا عمت سر تاسف تکون بده

ارشام: ههه من که عمه ندارم

المیرا: عههه منم هف هس تا عمه دارم

ارشام: پس بر میگرده به خودت

من: اخه اشکول اگه عمه داشتم فوشات برام مهم بود پس منم ندارم ☹️ □

نیلو: عشقم الي ببند گاله رو قول میدم نگم لالي

ارشام: یه کلمه از مادر عروس

نیلو: تو يکي گا نخور عامو

ارشام: عزیزم نترس سیرم تورو نمي خورم

المیرا: داغ کردم یه پس گردني ازونا که نیلو رو میکشه بهش زدم که  
صدای امیر سام درومد

امیرسام: هو بیبی هی هیچی نمیگم برام شاخ شدیاا

المیرا: عزیزم تو ایی که برا من شاخ شدي ازم بترس چون اون روی  
منو ببینی شاخاتو میشکنم میکنم کونت

نیلو: الي ببند



امیرسام: تو غلت میکنی آگه تو شاخ شکنی من شکار چیم هواست یه  
خودت باشه چون هیچی جلو دارم نی

فیلمای رو پخش میکنم

اینو که گفت جیغ زدم: اشغال از عمت سو استفاده کن بخدا میزنم می  
کشمت تو حق نداری هیچ گوهی بخوری

امیرسام: هویی خانوم کوچولو زبونتو ببر تو تا از ته نکندمش

المیرا: خف... حرفم کامل نشده گوشیم زنگ خورد

من: جانم بابایی باشه باشه

رو به ارشام گفتم پایین تر یه قهوه خونس اونجا نگره دار دیگه حرفی  
ردو بدل نشد

که رسیدیم دم قهوه خونه....

(نیلوفر)

با صدای الارام گوشیم از خواب بیدار شدم بعد دشویی و انجام کارهای  
مرتبط

پای میز رفته حوصله ارایش نداشتم موهامو شونه کردم جمع که کردم  
رفته سراغ کمد

یه شلوار اسپرت نایک با مانتو جلو باز حله باو کی به کیه

چمدونم رو پایین گذاشتم که الی اومد پایین... چمدونشو کنار مال من  
گذاشت بعد کمی زر زدن

زینگ زینگ زنگ بود

رفتیم پایین بعد کلی لج بالاخره مجبورمون کردن بریم تو ماشین پسرا

کلی الی دعوا کرد که رسیدیم دم قهوه خونه ای که عمو میلاد گفته بود

پیاده شدیم بعد صبحونه ارشام گف که امیرسام تو بشین امیرسام گفت  
حوصله ندارم

المیرا: من میشینم

بعد کلی اصرار المیرا نشست

نیلو: منم جلو اوف الی سرعت برو این پسر عین لاک پشت حرکت  
میکرد ایشش

الی: ای به چشم

اینقدر تند رفتیم که یه ربع رسیدیم دم ویلا

الی ترمز کرد گفت رسیدیم

پسرا: عههه چقدر زود

المیرا: مزه نریزید پیاده شید بعد پیاده شدمو چمدونم دستم گرفتم

بعد یافتن کلید از سرایدار رفتم تو جونن

الي اومد تو گف ميره اتاقمون تا حموم كنه اتاق منو الي تو ويلا يكي  
بود منم رفتم و چمدونمو گذاشتم

رو تخت دراز كشيدم سه نشده خوابم برد

(اميرسام)

ماشالا اين الي انقدر تند رفت كه سه سوت رسيديم به ويلا

ويلا براي خانواده ي همين دوتا خل بود نگو دختر عموي هم ديگن

اونا زودتر از ما پياده شدن و رفتن داخل

ماهم چمدونم هاي خودمون رو برداشتيم و رفتيم تو ويلا

خانواده ها هنوز نرسيده بودن... چمدونم رو گذاشتم وسط حال  
و گفتم: خب حالا



منم رفتم اون یکی اتاق بغلی درواقع اتاق این دیوونه ها بین اتاق منو  
ارشام بود

یه بلایی سرتون بیارم من... بلایی که دیگه با پای پیاده از اینجا فرار  
کنید به تهران

(نیلوفر)

الی من حوصله ندارم یه زنگ به بابا اینا بزن

الی: باشع وایسا

الو بابا

کجایی

چی؟ بازارینننن



اليه يه شلوار پاره پوره با يه نيم تنه مشكي گشاد با كفش اسپرت و  
ار ايش مليح

يك دو سه آماده اجراي نقشه

بعد دو سه تا سلفي يه چي در گوش الي گفتم من الكي ميوفتم دنبالت تو  
برو تو اتاق امير سام

الي: چيبيبي مگه ديونع شدمم عمرا

نيلو: چشم غره اي بهش رفتم كه گفت باشه

جيغغغغ الي ميكشمت درو وا كردو رفت تو

خدا بهش رحم كنه كه تو اين حال ارشام درومد

با چشاش قورتم دادو چشاش رو پاهام موند

وا نري حالا بي توجه رفتم تو اتاقم...



(الميرا)

خدا بزنه بکشتت نیلو منو به چه وضي انداختي

وقتي برگشتم امیرسامو دیدم که فقد یه حوله رو پایین تنش بود

جیغغغ

برگشتمو گفتم: شلوارتو وووو بپوش

اومد جلو با همون حوله برم گردوند از ترس تنم میلرزید

دستشو گذاشت رو کمرمو تکونش داد و گفت: چرا اومدي تو اتاق من

المیرا: ای لعنتتتت به نیلو اون مجبورم کرد

المیرا: دستشو پایین تر بردو رو باسنم حرکت داد

گرمای نفساشو حس میکریم میترسیدم ازش

صداش ضعیف شدو گفت از اتاق برو بیرون

دویدم بیرونو تو اتاق

نیلو: چي شده

قضیه تعریف کردم گفت ایول قدم خوبیع؟

من "نیلو ارشامو چیکار کنیم

نیلو: نمیدونم

مشغول فکر شدیم

نیلو: الی من گشتمه مغزم نمیکشع

بریم غذا برمیگردیم فکر میکنم

رفتیم پایین...

(امیرسام)

یه دوش گرفتم تا خستگیم دربره...

حوله رو به پایین تنم بستم و رفتم بیرون

داشتم موهامو خشک میکردم که صدای بازوبسته شدن در اومد

فکر کردم ارشامه... برگشتم تا یه فحش خوشمزه بهش بدم که خشک  
شدم

بادیدن پاهای لختی چشمام گردش... ارشام که اینقدر بی حیا بازی  
درنمیآورد

وا پاهاش چه ظریف شده منم برم بدن موهامو بکنن



واسه همین گفتم بره

وقتی رفت میخواستم برم دوباره دوش بگیرم تا از داغیم کم بشه

ولی الان دیگه جرمش سنگین تر شده باید تقاص اینم پس بده...

(ارشام)

باجیغ دخترا رفتم بیرون که دیدم بععله نیلو خانوم لخت که نه وقتی  
تقریبا لخت

ایستاده جلوی اتاق بنده

نمیتونستم چشم از پاهای برهنه اش بگیرم... همینطور داشتم با دهن باز  
نگاش

میکردم که رفت تو اتاقش

اووووف چرا انقدر گرممه... برگشتم تو اتاق

چرا این ریختی باید تو ویلایی که دوتا پسر جوون هست بگردن؟ نمیگن  
یه وقت ماهستیم

شیطون هم باشه کارو تموم کنه؟

بعداز چند دقیقه رفتم بیرون تا سری به امیر بزدم... اونم میگفت الی  
باعث شده داغ کنه

عَجَب

از اتاق امیر اومدم بیرون که دیدم یکی در اتاق منو باز کرده ومثل بز  
تا کمر داره توشو دید میزنه

هههه اینکه نیلوعه...گیرش اوردم

از پشت هولش دادم که شوت شد وسط اتاقم

رفتم داخل و درو بستم تا ااااااااااا ازه قفلشم کردمممم

نیلو خودشو جمع و جور کرد و باترس زل زد به من... لبخند خبیثی زد  
وگفتم: به به خانوم خانوما

میشه بگی تو اتاق من چیکار میکردی؟

با صدای ضعیفی گفت: چیزه عه ارشام میشه بزاری برم؟ اخه الان الی  
نگرانم میشه

جفت ابرو هامو انداختم بالا و گفتم: نه...!

رفتم روبه روش ایستادم... از جاش تکون نخورد... هااااا خوشم اومد  
جرئت داره

دستم رو انداختم دور کمرشو چسبوندم به خودم

دستاشو مشت کرد و گذاشت رو سینم: ولم کن ارشام

بیشتر به خودم فشارش دادم و سرمو کردم تو گودی گردنشو نفس عمیق  
کشیدم

من: داری بامن چیکار میکنی...

نیلو: ولم کن اخ کمرم شکست گفتم ولم کن

چسبوندمش به دیوار و پیشونیمو تکیه دادم به پیشونیش

دستشو گرفتم وانگشتمون رو توهم قفل کردم...

من: چرا باید ولت کنم؟

چیزی نگفت... دوباره میخواستم طعم لباشو بچشم ولی یخورده  
میترسیدم

که دوباره گازم بگیره

ولی بازم نتونستم تحمل کنم واروم بوسیدمش... وقتی ازش جدا شدم  
نگاش کردم که

چشماشو بسته بودو تند تند نفس میکشید





من: مامان بر اچی لباس گرفتین؟ نکنه خبریه؟

مامان: ااره دانیال و میلاد باهم یه مهمونی ترتیب دادن اینارو واسه فردا  
شب گرفتیم

اوووووو من مهمونی خیلی خیلی میدوسم الی که بدتر از من

منو الی رفتیم تو اتاق لباسامونو پوشیدیم و کلی هم زر زدیم

صب با جیغ جیغ های الی بیدار شدم رفتم حموم

تا من پیام ارایشگر هم اومده بود

لباسمو پوشیدم و خودمو سپردم به دستان توانگر این خانوم  
چیزمال (همون ارایشگر)

وقتی آماده شدم رفتم جلوی اینه... اوه مای ارشام خنخ چه جیگری  
شدم

الی هم ناموسا خیلی خوشگل شده بود

ساعت ۸ شده بود... منو الی باهم رفتیم پایین که نگاهم به نگاه گرم  
ارشام گره خورد

نمیدونم چرا هیجان زده شدم... هیجان رو ولش این که از منم جیگر تر  
شده

(المیرا)

زیر ارایشگر له و لورده شدم زنکیه استغفرالله

اوففففف نیلو رو بپا دادامون ارشام وا میره امشب گفتم نیلوع بریم پایین

از رو پله ها که رفتیم نمی دونم چرا برام جالب بود امیرسامو پیدا کنم

ای جانننن چه اقایی خوجه خفه شم بهتره داشت با یکی از پسرا حرف  
میزد

ارشامم فقد نیلو خانومو نیگا میکرد نخورتش یه وختت

رفتیم پایین نازی دوست منو نیلو کنار امیرسامو ارشام بود اهااا اونی  
که با امیر مینالید نامزد نازیههه

چه زشت شده زارتنتت

رفتیم جیغ نازی عشقم بعد تف مالیش قربون صدقه منو نیلو رفتو گفت  
خیلی خوشگل شدیم?

امیرسام که یه لحظه نگاهشو از چشمام بر نمی داشت

ولی من چم بود دلم میخواست چشای سبزشو فقد نگاه کنم چشاش سگ  
داشت غلط نکنم?

ارشامم که ماشالا اینقدر نگاهش به نیلو بود که نگو رفتم کنارش تیکه  
انداختم

نخوریش حالااااااااااااا

برگشت نگاهم کردو سرش انداخت پایین

رضا پسر دوست بابام پیشنهاد رقص داد وقتی باهانش رفتم وسط

امیرسام با اعصابانیت نگام میکرد من که درکش نمی کنمممم

که یکم بعد نیلو با آرش که پسر خالش بود اومد وسط

جونن بهم میانااا

ارشام با چشایی خونی به نیلو و پسره نگاه میکردو پیک پیک میزد بالا

خداااا خودت رحم کن اینا چشونه؟

(ارشام)

جلوی آینه ایستاده بودم وبه تیپم مینگریدم که امیر خودشو انداخت تو  
اتاق

اولالا تپیش تو حلق الی ببین چه خوشگلم کرده خودشو

امیر: داداش یه وقت نیلو رو به کشتن ندی با این تپیت

من: اون دیگه به خودم مربوطه

امیر: عه باشه پس

من: خب بریم دیگه مهمونا اومدن الان میگن پسرای این خانواده ناز  
میکنن نمیان

امیر: باشه بریم

وقتی از اتاق در اومدیم نگاهی به در اتاق نیلو والی انداختم

رفتیم پایین وبامهمونا خوش وبش کردیم

خدمتکار برامون شراب آورد...یدونه برداشتم ومزه کردم

همون لحظه چشم به پله ها افتاد... نیلو رو دیدم که... این چه لباسیه

اووووف دوباره داغ کردم

نگاهمون به هم گره خورد... سرشو انداخت پایین و اومد سمتمون

انقدر نگاهش کردم که نفهمیدم کی این کوفتی رو تموم کردم

گرمم بود اونم بدجوووووور

رسید کنارمون... امیر ویه پسره داشتن باهم حرف میزدن منم که انگار  
شلغم

نیلو والی یکم با نامزد همین پسره احوال پرسی کردن و منم فقط چشمم  
به نیلو بود

الی\_ نخوریش حالااااااااااا





تو مجلس

نمیدونم چرا انقدر حساس شده بودم اخه من که اینطوری نبودم

همینطوری داشتم قورتش میدادم که یه پسره ی قوزمیت رفت طرفش

نگا نگا دارن میرن برقصن...ای خدا خودت بهم صبر بده

لیوان مشروب رو گذاشتم تو سینی که دست خدمتکار بود

زدم رو شونه ی پسره که از الی جدا شد و برگشت سمت من

\_\_بله کاری داشتی؟

من:بله بله میخواستم خانوممون رو تحویل خودمون بدی

به الی اشاره کرد که داشت با دهن باز نگامون میکرد

\_\_این خانوم رو میگی؟

من: بله بله کاملاً همین خانوم رو میگم

شونه ای بالا انداخت و گفت: مال خودت

وقتی رفت برگشتم سمت الی که گفت: چرا این کارو کردی؟

دستمو انداختم دور کمرشو وانگشتای دستمو تو انگشتای دستش

قفل کردم

اونم دست از ادشو گذاشت رو شونم

من: هیچی فقط وقتی دیدم دختر در شان من نیست اومدم سراغ تو

الی: یعنی من در شان توام؟

لبمو کج کردم و گفتم: اممم بگی نگی کمی در سطحی



عوض شدیم...

(المیرا)

داشتم با رضا میرقصیدم که امیر سام اومد

دستش رو گذاشت رو شونه رضا میشه خانوممون رو بدی به ما

رضا باشه ای گفتو رفت

جانننننن خانومشونننننن

گفتم چرا بهش اینو گفتی

گفت چون هیچ دختری تو مهمونی در شان من نیس

جان یعنی من در شانتم

گفت هعی از کمبوده

فشار کمرمو بیشتر کرد اه میخای لهم کنی

گفت چرا لباست اینقدر بازه

من: به تو ربطی ندار عععع

لامپا خاموش شد و همزمان لب امیرسام روی لبای من نشست

رفت منو تنها گذاشت با یه دنیا سوال تو ذهنم نع من چم شده میخام یکیو  
عاشقم کنم نه عاشق شم

الی تو نباید کم بیاری

مخم به هوا لازم داشت رفتم تو حیاط امیرسام داشت اروم اروم راه  
میرفت تو حیاط

رفتم و رسیدم کنارش

رو به روش وایسام ماشالا به زرافه گفته زکی مرتیکه دراز هرکول  
شکل نگاهم کرد

گفت: چي ميخاي کوچولو

با چشایی گرد نگاهش کردم دستش دوو کمرم حلقه کرد

بی اختیار به چشاش زل زدم اونم نگاهم میکرد

تحمل نیاوردمو محکم بغلش کردم

سریع جدا شدمو دویدم تو بو عطرش هنوز تو دماغم بود

من چم شدهههههه ...

(ارشام)

دوس داشتم برم پسره رو جر بدم

این لیوان که تموم شد دیگه نخوردم...گرممه خیلی هم گرممه

امیرودیدم که داشت بالی میرقصید...ای ناقلا اینکه از منم زرننگ تره

پس من چرا هیچ کاری نمیکنم؟

رفتم طرف نیلو... دیگه داشت از پسره جدا میشد انگار که خطایی  
از این یارو

سرزده...

پسره: نیلو بخدا قصدی نداشتم

نیلو: خفه شو

رسیدم کنارشون و گفتم: چیشده؟

پسره برگشت سمت منوگفت: تو دیگه چی میگی؟

سعی کردم خون سردیه خودمو حفظ کنم: ببین پسر... بامن  
در نیوفت... این هیکل هم

الکی نیست منم که یهو دیدی قاطی کردم زدم ادامس شدی چسبیدی به  
دیوار هیچم

به این همه جمعیت اهمیت نمیدم خرفهم شد؟

بروبابایی نسارم کرد و رفت بعدشم شنیدم که گفت: پسره روانیه...

نیلو: لازم نبود این همه فلسفه بچینی

دستشو گرفتم و گفتم: این قضیه رو ول کن بیا یکم برقصیم

چیزی نگفت که دستم رو دور کمر ظریفش حلقه کردم... هماهنگ با  
موزیک میرقصیدیم

هیچ کسو جز نیلو نمیدیدم انگار که فقط من بودم و اون



میتونستم به سادگی بگم که با دیدنش هیجان زده میشم

منم که عشق هیجانات الان

نگاهم به امیر افتاد که داشت میرفت حیاط... انگار اونم مثل من عوض شده

(امیرسام)

اووووووووف خدایا من چرا اینطوری شدم؟؟؟

هنوز دستام رو هوا مونده بود و تو شوک بودم... الی منو بغل کرد؟؟؟

ای بابا منم که کلا قاطی کردم

رفتم داخل... تحمل این فضای شلوغ رو نداشتم... میخواستم تنها باشم

داشتم میرفتم تو اتاقم که صدای گریه ای به گوشم خورد

صدا از اتاق الی و نیلو میومد

جلوی در ایستادم خواستم در بزنم که دیدم یکم بازه دیگه در نزد  
ورفتم داخل که

دیدم الی نشسته رو تخت و زانوهایشو بغل کرده... عه چرا داره گریه  
میکنه؟؟؟

دروبستم و رفتم نشستم کنارش که شوکه بهم نگاه کرد

من: چرا داری گریه میکنی؟

هیچی نگفت که عصبی ترم کرد بازوشو گرفتم و گفتم: جواب منو بده

چشمای پراز اشکشو گرد کرد و گفت: چیشده؟ چرا اینطوری میکنی؟

من: گفتم چرا گریه میکنی؟

سعی کرد بازو شو از دستم در بیاره ولی محکم تر گرفتمش که یه اخ  
بلند گفت

الی: چته وحشی؟ دستم شکست... به توجه من چرا گریه میکنم

دستشو کشیدم که افتاد تو بغلم... صورتامون درست روبه روی هم بود

اشکاش همینطوری میریخت با انگشت شصتم مرواریداشو پاک کردم  
وگفتم:

گریه نکن...

همینجوری زل زده بود به چشمامو هیچی نمیگفت

دستم روی کمر باریکش حرکت دادم واروم خوابوندمش روی تخت

قلبم داشت میومد تو دهنم ومشروب تاثیر خودشو گذاشته بود

بی اختیار لبامو گذاشتم رو لباش

دستم رفت طرف شکمش ونوازشش کردم

اونم همراهيم کرد و دستشو انداخت پشت گردنم

دستشو رو کتم حرکت میدادو اونیکي دستش تو موهام بود

بي اختيار بودم بي اختيار تر شدمو سرمو بردم گردنش

خودمو درك نمي کردم ازش جدا شدمو گفتم لعنتي در او مدم تو اتاقم تو  
يايد انتقام بگيري

نع عاشق شي امير سامممم

بفهمم بايد يطوري به خودم بفهمونم..

(نیلوفر)

ارشام حرکاتش دست خودش نبود معلوم بود مسته نمیفهمیدمش

کمرمو کند پسره وحشی حالش بد بود

بو الکل از تو دهنش حالمو بد کرد دستمو رو سینش گذاشتمو پیش زدم

رفتم بالا با الی رو تخت مواجه شدم داشت گریع میکرد

من: الی اجیم چته

بلند شدو گفت: خودمم نمیدونم اجی تو حیاط امیرو بغل کردم

من یه چیزیم شده

نیلو منم حسم یه ارشام عوض شده

المیرا: ولی من به این حس غلبه میکنمو فقد حسم میشه نفرت نفرت

راس میگفت اونا مارو دزدیدن از مون کلیپ گرفتن از هردوشون

متنفرم جز تنفر حسي ندارم

لباسمو شوت کردم رو تخت چپیدم تو حموم

الان فقد یه دوش منو ارومم میکنه

فقد ...

خدا این چه سرنوشتیه چرا دارم عاشق دشمنم میشم

چرا دارم باعث پیروزی دشمنم میشم اه

ولی دیگه نمیخام ساکت بمونم تلافی میکنم اره تلافی....

(المیرا)

اشكام بي اختيار سر ميخورد چرا وقتي لبامو بوسيد همكاري كردم

خودمو درك نميكنم ديگه

نيلو رفت دشويي و وقتي درومد

من: اجي؟

حس ميكنم جاي اينكه اميرسام از پا درارم خودم دارم عاشقش ميشم

نيلو: اين عاليع ما ميتونيم قلبه كنيم ولي اونا نه .بايد جلو احساسمونو  
بگيريم

فردا صبح كه رفتيم لب دريا الكي من خودمو ميندازم اب شنا كه بلدم؟

جيغ بزن كه يکيشون بيداد بعد منو نجات بده الكي جيغو گريه كن هم  
ارشام نگران ميشع

هم اميرسام دوم نمياره اشكت ببينه

من: باشه الان سرم درد ميکنه

لباسامو دراوردمو

با يه تاپ و شلوارك عوض كردم چپيدم تو رخت خواب شب بود حدودا  
ساعت ۴

بيدار شدم برم اب بخورم لامپا خاموش بودو تاريك

اينقدر نديدم پام رو پله پيچ خوردو به يكي خوردمو تو جاي نرمي فرود  
اومدم صداي اخي بلند شد

گفتم:تو دزدي اومدي دزدي؟

گفت:نه نه اميرسامم

الميرا واي خاك به سرم پا شدمو دويدم سمت اشپزخونه اب كه خوردم  
رفتم تو تخت



تو همین فکر بودم که خوابم برد صبح ساعت ۹ با صدای نیلو پا شدم  
الی بیا صبحونه

رفتم دشویی بعدم رفتم حموم یه دوش ۱۰ دقیقه ای گرفتم یه لباس ا

ستین دار با شلوار لی مشکی پاره پوره یه کفشم پام کردم

یه ارایش ملایم موهام جمع کردم رفتم پایین

من: سلام

همه سلام کردن اما امیر سام با اعصابانیت لقمه دستش گذاشت رو  
بشقاب مرسی گفتو رفت

وا این چرا اینطوری کرد به من چه نشستم عین چی خوردم

نیلو: به گاو گفتم زکی پاشو خواهرم شبی خرس میخوری نترکی

به تو چه اخههههه خا.دلم میخاد تازشم

خرس نخور برا پوستت بده

نیلو: خفصعع بریم بالا حاضر شیم

من: کجا؟

نیلو: اب ساحل

اهاااا

دویدم بالا یه مانتو با شال گوشیمو برداشتم رفتم پایین نیلو هم اومد

بعد سوار شدن رسیدیم ساحل

اخخ جونمییی

با نیلو کلی اب بازی کردیم نیلو چشمک زد وقت اجرایی نقشس

نیلو افتاد تو اب

من: جیغغغغ کمک کمک ارشام دویدو نیلو رو کشید بیرون بابا مامان  
اینا رفته بودن بازار ساحلی

درودم جیغ میزدمو اشک تمساح میریختم امیر سام دستش رو گذاشت  
رو شونم

امیرسام: اروم باش اروم

بیوجه رفتم سمت نیلو با دیدن قیافم زارتي زد زیر خنده

چه خریه همه فهمیدن نقشه بود ارشام مشکوک نگاه میکرد ☹️ □

(ارشام)

ای خدامن چم شده؟؟؟

با اعصابی خط خطی یه دوش گرفتم و خوابیدم



بغلش کردم و اوردمش بیرون که الی با گریه اومد سمتش

نیلو با دیدن الی زار تی زد زیر خنده

مشکوک نگاش کردم که خندشو خورد و بلند شد

والله این تا چند دقیقه ی پیش جار نمیزد وای دارم میمیرم  
کمک؟؟؟حالا

رفته با الی مسابقه ی خنده میده

فکر کنم سرکارمون گذاشتن

به مولا اگه اینطوری باشه خودم میکشمش این نیلو رو

من:امیر سرکارمون گذاشتن

امیر:ما همیشه سرکار بودیم

من: اوکی قانع شدم

(نیلوفر)

افتادم تو اب داشتم خفع میشدم که ارشام با بالا تنه ایی لخت اومد

منو از اب درآورد اوا خاک به سرم

الیم که انگار من مردم جیغ میزدو گریه میکرد اومد رو سرم که زارت  
زدم زیر خنده

ارشام مشکوک صورت متعجب و اعصابانیه الیو نگاه میکرد سر تا پام  
خیس شده بود[?]

الو ننه

مامانم: خفه شو دختره بی ادب بیار دیگه به من بگی ننه میزنم اسفالت  
شی کف خیابون

عجب ننه ابي هاللا

چش مامي منو الي خيس شديم ميريم خونه شمام بيابن

مامان: فردا اخيرين روزيه كه شماليتم

نيلو: باشع باي ☹️ □

الي: نيلو يعني خاعك تو سرت شاسگول همه فهميدن الكي بود

نيلو: خا ديه قيافت شبي اونا كه بچشون مرده شده بود □?

الميرا: خفت نكنم الميرا نيستم غلامم

نيلو: باشع پس ازين به بعد غلام صدات ميكنم

الي از شدت اعصابانيت قرمز شده بود





رفتم دشویی دروادم ارایش ملایمو مانتو و شال الیم بیدار کردم

شبیه برق زده ها دوید دشویی

بچم وضعش خرابه؟؟

اومد بیرون یه ارایش ملایم مانتو و شال

چمدونامونو برداشتیم پیش به سوی صبحونه

بعد خوردن صبحونه آماده شدیم و حرکت به سمت تهران....

(المیرا)

یه هفته از برگشتن به تهران میگذشت

مامان بابا با مامان بابا نیلو برای کارای تقسیم ارث رفتن کرج

منو نیلو پیش همیم و باهاشون نرفتیم

صبح ساعت ده پا شدم نیلی نبودش ای نیلی کجا رفتی رفته بود باشگاه

شماره رها رو گرفتم

من: الو اجی وقت داری امروز یه سر بریم گردش

رها: بعد دانشگاه باشع

من: من یه ساعت زود تر جلو پارک منتظرم تا درای باهم بریم دنبال نیلو

باهم ناهار بخوریم

رها: باشع باشع بای

رفتم بالا یه مانتو کوتاه چارخونه قرمز مشکی تنم کردم با شلوار مشکی و شال

گوشیمو برداشتم سوار ماشین شدم

بع پارك كه رسیدم يكم بالا تر ماشینو نگه داشتم يكم تو پارك قدم زدم

اه امیرسام داشت كافه میگرفت

رفتم رو صندلي بشینم كه با احساس دستي روي باسنم جیغ زدم

برگشتم دوتا پسر بودن

پسره: چوننننن دادا خوده جنسه

تو این حال بودم كه دستي دور كمرم حلقه شدو بالا پایین شد

پسر دیگه بود

رضا دادا زنگ بزن محسن اینا ماشینو بیارن جیغ زدم ولم كن آشغال

که امیرسام از دور کافی رو پرت کردو دوید سمت پسرا اون دوتا از  
ترس فرار کردن

ولی اونی که دستش رو کمرم بود گفت ادم حق نداره با نام که امیرسام  
زد تو دهنش

اینقدر زدش که فرار کرد

امیرسام داد زد خانوم خانوما همیشه یکم سنگین تر بیای بیرون که  
اینطور نشه

اشکام تند تند میریخت

داد زد که بلند گریه کردم و دویدم سمت خیابون با صدای بوق بلند به  
خودم اومدم

اما دیر بود

با صدای ادماي دورم که امیرسام دیوید و سرمو تو بقلش گرفت الی  
الی حرف بزن

بعد داد زد نگاه نکنین منو محکم بقل کردو دیگه هیچی نفهمیدم....

(امیرسام)

دیدم که اون پسرا مزاحمش شدن خواستم برم نفلشون کنم که باخودم  
گفتم

اخه به توجه امیر؟

ولی وقتی اون کثافت اون طوری بغلش کرد دیگه نتونستم ساکت بمونم

وقتی همشون پا به فرار گذاشتن شروع کردم به سرزنش کردن الی

انقدر بد گریه میکرد که دلم کباب شد نمیتونستم اینطوری ببینمش

عه این داره کجا میره؟؟؟

با دستش جلوی صورتش رو گرفته بود و های های گریه میکرد و منم  
دنبالش میرفتم که

یهو...

صدای جیغش کل بدنمو لرزوند

با ناباوری نشستم کنار جسم بی جونش سریع سرشو گذاشتم رو پام  
و بلند صداش کردم

یا خدا خودت کمک کن بگو که دارم خواب میبینم

به خودم اومدم و بغلش کردم...

سریع جلوی یه ماشین رو گرفتم تا برسونتمون بیمارستان اخه ماشین  
خودم خیلی دورتر بود

خوابوندمش رو صندلی پشت ماشین و خودمم جلوسوار شدم راننده یه  
پسر جوون بود

تند تند گفتم راه بیوفته بره سمت نزدیک ترین بیمارستان

هی برمیگشتم عقب وبه صورت زخمی شدش نگاه میکردم

قطره اشکی از گوشه ی چشم پایین اومد زود پاکش کردم سابقه ی  
گریه نداشتم ولی حالا

بخاطر یه دختر...

وقتی رسیدیم بیمارستان بازم بغلش کردم و بردمش داخل اورژانس بلند  
بلند پرستار او صدا زد

با یه تخت چرخدار اومدن

الی رو سپردم بهشون و خودمم دنبالشون رفتم

خدایا خودت حفظش کن که تازه فهمیدم بیشتر از جونم دوسش دارم...

(نیلوفر)

منتظر زنگ الي بودم كه گوشيم زنگ خورد الي بود

من: الو جونم الي كجاي

كه صداي يه مرد از پشت خط اومد

گفت: اميرسامم الي تصادف كرده الان بيمارستان...

با حرفش بغض گلومو چنگ زد عمو اينايه نبايد بفهمن يه تاكسي گرفتمو

به ادرس بيمارستاني كه امير داده بود رفتم

من: امير امير اميرسام تروخدا اجيم حالش چطوره

اميرسام: اروم باش من ميرم برات اب بيارم

رفت ..



دکتر که درومد دویدم سمتش ترو خدا حالش خوبه

دکتر اره خطر از بیخ گوشش گذشت ولی

من: ولی چیی

دکتر: ولی متاسفانه به کما رفتن

اینو که گفت سرم سبک شدو خوردم زمین

امیرسام دوید سمتم: چی شده؟

زدم زیر گریه ای خدا این چه بلایی بود

امیرسام: نیلو میشه بگی چیی شده

من: الی الی رفتهه ک.ک.کما

امیرسام: چشاش گرد شدو با بغضی روشو گرفت بعد دستمو گرفتو منو گذاشت رو صندلی

معلوم بود حالش مٹ من خوش نیس شب بود ساعت نه

که الیو درآوردن با دیدنش دووم نیاوردمو زدم زیر گریه وقتی منتقل شد

امیرسام به ارشام زنگ زد که یه نیم ساعت بعد ارشام اومد

بعد امیرسام گفت که منو ببره خونه بعده مخالفتم امیر کوتاه نیومدو مجبور شدم

که با ارشام برم...

(امیرسام)

باورم نمیشد که به خاطر غفلت من امیرا رفته کما

وای خدا اگه اتفاقی برایش بیوفته خودمو میکشم

نیلورو به زور با ارشام فرستادم بره

انگشتم تو دهنم بود وهی تو سالن قدم میزدم اصلا از زمان خبری  
نداشتم

وقتی به خودم اومدم که نظافت چی بهم میگفت برم کنار تا اینجارو  
تمیز کنه

نگاهم به ساعت بزرگ بیمارستان افتاد

۴:۳۰ صبح!!!!

اهی کشیدم ونشستم رو صندلی ها

انگار خواب رو ازم گرفته بودن وقصد پس دادنشو نداشتن

وای خدا سرم داره میترکه

نفهميدم کی همونجور نشستہ خوابم بر

(آرشام)

تو خونه بودم ميخواستم بزخم بيرون كه اين امير زنگ زد

بله

امير كه معلوم بود حالش خوش نيست

گفت: ارشام بيا بيمارستان..منتظرتم

بوق بوق قطع كرد

واي خدا چي شده خدا اين پسره بيشعور طوري خبر ميده

ادم بچش ميوفه واي خدا فشارم افتاد

سوار ماشين شدم...وقتي رسيدم...



نیلو: یعنی چی چیزیش نمیشه؟؟؟ دیگه چی مونده؟؟؟ فقط کافیہ بمیره تا  
منم بمیرم

من: باشه باشه اروم باش دختر

ادامہ دادم: مامانو باباش خبر دارن؟؟؟

نیلو: نع فین فین

من: پس الان میخوای چی بگی؟

نیلو: رفتن کرج

بهش نگاه کردم و گفتم: پدر و مادر خودت چی؟

نیلو: اوناهم رفتن

ارشام: شمارو تنها ول کردن؟



(نیلوفر)

ای خدا حال خوش نبود این ارشام

همش اصرار داشت که برم خونشون

از دهنم پرید که نه تو بیا خونه ما اینم

از خدا خواسته گازشو گرف سمت خونه ما

وقتی رسیدیم پیاده شدم درو وا کردم

خدا اخر عاقبت مارو به خیر کنه

تو خونه بوی عطر الی که به دماغم

رسید زدم زیر گریه

ارشام اومد سمت سرمو به سینش



چسبوند اجازه دادم اشکام سر بخورن

نمیدونم چرا دلم نمیخواست ازش جدا شم

بوي عطر تلخش خیلی به دلم مینشیت

موهامو اروم ناز میکرد داغ کرده بودم سریع ازش جدا شدم

رفتم تو اتاقم یه راس تو حموم اب سردو وا کردم

لازم بود از سرما داشتم یخ میکردم

ولي حالمو بهتر میکرد تصمیم داشتم فردا صبح برم جاي امیرسام

و اون بیاد خونه استراحت کنه بعد لباس پوشیدن موهامو خشک کردم  
تو تخت خزیدم

صبح با صدای الارام گوشیم پا شدم

بعد حاضر شدن کمی صبحونه خوردمو برا ارشام

یادداشت گذاشتم که میرم بیمارستان

ماشینو از پارکینگ دراوردم به سمت بیمارستان روندم

وقتی رفتم تو امیر سام کلافه دستش تو موهاش بود

من: سلام چیزی شده

امیر: نه سلام

من: برو خونه ما پیش ارشام من هستم اول مخالفت کردو بعد رفت

سه روز بود از این اتفاق شوم میگذشتو

الی یه عکس العمل نشون نداده بود



من: میبیرمت خونمون نترس بعدش خودم میرم پیش امیر راحت باشی

نیلو: وای ای من میگم نمیخوام بیام تو میگی میری من راحت باشم؟ اصن تو

بیا خونه ما...

چشمامو گرد کردم ولی زود به حالت عادی برگشتم و قبول کردم

وقتی رسیدیم خونشون بازم زد زیر گریه

دلم طاقت نیاورد و بغلش کردم

دستم رو میکشیدم رو موهای نرم تر از ابریشمش

ازم جدا شد و رفت تو اتاقش منم روی مبل سه نفری دراز کشیدم

ولی فکر نیلو اصلا از سرم بیرون نمیرفت



ايبي بيمارستانه اومدم پاشم که دستم

سوخت فهميدم که سرم دستمه

يه پرستاره اومد گف: واي خدا بخاطر

دعای شوهرتونو خواهرتون بهوش اومدين

نم کي دوباره زاييد

من کي شوهر کردم

که همه اتفاقات شبیه يه فيلم از جلو چشم رد شد

نيلو اومد تو اجيع اشکاش سر ميخورد

به خودم زحمت دادمو گفتم: گريع نکن خواهريم

لبخند تلخي زد که پشت سرش

امیرسامو ارشام او مدن تو

سلام کردن جوابی ندادم هنوزم از

دست امیرسام دلخور بودم

ارشام رفت پیش دکتر نیلو هم رفت برام سوپ بگیره

امیرسام او مد جلو دستشو گذاشت رو

دستم دستمو پس کشیدم

که گفت: ببخشید

و رفت بیرون [?]...

ای خدا ناخواسته قطر اشکی روی گونم سر خورد

من کي گريه کردم هعي

نيلو اومد تو بفرما سوپتو بخور خانوم

من: نیلو دلم نمیخاد بخورم پیش ببر

نيلو: غلط کردي مگه دسته خودته قاشقو بزور چپوند تو حلقم

بعد اینکه دو سه تا قاشق خوردم

من: اجي من ديگه نمیتونم

نيلوم ديگه اصرار نکردو بشقاب سوپو برد

اي خدا حالم از تموم مردم شهر بدتره

عاشق شدم ولي به روي خودم نمیارم ها کي گفته من عاشق شدم

در باز شد چشمو بستمو خودمو زدم به خواب



امیرسام بود

سنگینی نگاهشو حس میکردم نفهمیدم کی با همون چشمای بسته و

نگاه امیر خوابم برد

(امیرسام)

تازه رسیده بودم پیش ارشام که نیلو زنگید

من: الو...

نیلو: واییییی بدوووو الی بهوش اومدم...

بعدم زارت قطع کرد

هنوز تو شوک بودم که با بشکن ارشام به خودم اومدم



رفتیم تو اتاق

وقتی چشمای بازشو دیدم همه ی نگرانی هام برطرف شد

جواب سلاممو نداد فهمیدم هنوز ازم دلخوره

خیلی ناراحت شدم

وقتی نیلو وارشام رفتن بیرون با تمام عشقی که بهش داشتم دستشو  
گرفتم

ولی اون....

ازش معذرت خواهی کردم وزدم بیرون

واقعا چرا عذرخواهی کردم؟؟؟مگه تقصیر من بود که اون پسرا  
اونطوری باهش رفتار

کردن؟خب لباس مناسب بپوش عزیز من

انقدر با خودم کلنجار کردم که نفهمیدم کی دوباره برگشتم تو اون اتاق  
تا دوباره ببینمش...

(نیلوفر)

ای خدا حالم خوش نبود این ارشامم

همش اصرار داشت که برم خونشون

از دهنم پرید که نه تو بیا خونه ما اینم

از خدا خواسته گازشو گرف سمت خونه ما

وقتی رسیدیم پیاده شدم درو وا کردم

خدا اخر عاقبت مارو به خیر کنه

تو خونه بوی عطر الی که به دماغم

رسید زدم زیر گریه

ارشام اومد سمتم سر مو به سینش

چسبوند اجازه دادم اشکام سر بخورن

نمیدونم چرا دلم نمیخواست ازش جدا شم

بوی عطر تلخش خیلی به دلم مینشیت

موهامو اروم ناز میکرد داغ کرده بودم سریع ازش جدا شدم

رفتم تو اتاقم یه راس تو حموم اب سردو وا کردم

لازم بود از سرما داشتم یخ میکردم

ولی حالمو بهتر میکرد تصمیم داشتم فردا صبح برم جای امیرسام

و اون بياد خونه استراحت كنه بعد لباس پوشيدن موهامو خشك كردمو  
تو تخت خزيدم

صبح با صدای الارام گوشیم پا شدم

بعد حاضر شدن کمی صبحونه خوردمو برا ارشام

یادداشت گذاشتم که میرم بیمارستان

ماشینو از پارکینگ دراوردم به سمت بیمارستان روندم

وقتی رفتم تو امیر سام کلافه دستش تو موهاش بود

من: سلام چیزی شده

امیر: نه سلام

من: برو خونه ما پیش ارشام من هستم اول مخالفت کردو بعد رفت



من: باشهههه ولی

نیلو: ولی چی؟

من: میبرمت خونمون نترس بعدش خودم میرم پیش امیر راحت باشی

نیلو: وای ای من میگم نمیخوام بیام تو میگی میری من راحت باشم؟ اصن تو

بیا خونه ما...

چشمامو گرد کردم ولی زود به حالت عادی برگشتم و قبول کردم

وقتی رسیدیم خونشون بازم زد زیر گریه

دلم طاقت نیاورد و بغلش کردم

دستم رو میکشیدم رو موهای نرم تر از ابریشمش





چشامو وا کردم وا من کجام تو یه اتاق

سفید رنگ که بوی بیمارستان میداد

اییی بیمارستانه اومدم پاشم که دستم

سوخت فهمیدم که سرم دستمه

یه پرستاره اومد گف:وای خدا بخاطر

دعای شوهرتونو خواهرتون بهوش اومدین

ننم کی دوباره زایید

من کی شوهر کردم

که همه اتفاقات شبیه یه فیلم از جلو چشم رد شد

نیلو اومد تو اجیع اشکاش سر میخورد

به خودم زحمت دادمو گفتم:گریع نکن خواهریم

لبخند تلخي زد که پشت سرش

امیرسامو ارشام او مدن تو

سلام کردن جوابی ندادم هنوزم از

دست امیرسام دلخور بودم

ارشام رفت پیش دکتر نیلو هم رفت برام سوپ بگیره

امیرسام او مد جلو دستشو گذاشت رو

دستم دستمو پس کشیدم

که گفت:ببخشید

و رفت بیرون [؟]...

ای خدا ناخواسته قطر اشکی روی گونم سر خورد

من کی گریه کردم هعی

نیلو اومد تو بفرما سوپتو بخور خانوم

من: نیلو دلم نمیخاد بخورم پیش ببر

نیلو: غلط کردی مگه دسته خودته قاشقو بزور چیوند تو حلقم

بعد اینکه دو سه تا قاشق خوردم

من: اچی من دیگه نمیتونم

نیلوم دیگه اصرار نکرد و بشقاب سوپو برد

ای خدا حالم از تموم مردم شهر بدتره

عاشق شدم ولي به روي خودم نيامر ها كي گفته من عاشق شدم

در باز شد چشمو بستمو خودمو زدم به خواب

امير سام بود

سنگيني نگاهشو حس ميکردم نفهميدم كي با همون چشمای بسته و

نگاه امير خوابم برد

(امير سام)

تازه رسیده بودم پيش ارشام كه نيلو زنگيد

من: الو....

نيلو: وaaaaايبی بدووو الو بهوش اومد....



نیلورو دیدم که برامون دس تکون میداد

خدایا شکرت که پیداش کردیم

رفتیم تو اتاق

وقتی چشمای بازشو دیدم همه ی نگرانی هام برطرف شد

جواب سلاممو نداد فهمیدم هنوز ازم دلخوره

خیلی ناراحت شدم

وقتی نیلو وارشام رفتن بیرون با تمام عشقی که بهش داشتم دستشو  
گرفتم

ولی اون...

ازش معذرت خواهی کردم وزدم بیرون

واقعا چرا عذرخواهی کردم؟؟؟ مگه تقصیر من بود که اون پسر را  
اونطوری باهش رفتار

کردن؟ خب لباس مناسب بپوش عزیز من

انقدر با خودم کلنجار کردم که نفهمیدم کی دوباره برگشتم تو اون اتاق  
تا دوباره ببینمش...

(ارشام)

چند روز از بهوش اومدن الی گذشته بود و هنوز پدر و مادرشون  
برنگشته بودن

امیر گفت الی رو برا ناهار میبره بیرون منم هنوز موندم خونه ی نیلو  
اینا

باید برم ممکنه راحت نباشه





ولی کیه که گوش بده

برگشتم و دستگیره ی درو گرفتم فکر کرد دارم میرم که یه نفس عمیق

کشید ولی نه مثل اینکه امشب قراره اتفاق دیگه بیوفته

درو بستم و قفل کردم برگشتم سمتش که دیدم جلوی حوله ای که فقط  
سینه و باسنش رو

پوشونده رو باز کرده دیگه بدتر شدم

نیلو: وای ارشام داری چیکار میکتی؟ برو بیرون دیگه...

باصدای خش داری گفتم: تو مال منی

نیلو: چی؟ ارشام دیوونه شدی؟ میگم برو بیر...

ادامه ی حرفش با قرار گرفتن لبام رو لباش قطع شد

همون یه تیکه حوله هم از تنش افتاد

دستم رو دور کمر لختش حلقه کردم و به خودم فشارش دادم

مثل اینکه اونم تحریک شده باشه دستشو دور گردنم انداخت و همراهیم کرد

بادست ازادم پاشو گرفتم و اوردم بالا نفس کم اوردیم پیشونیم رو تکیه دادم

به پیشونیش و تند تند نفس میکشیدم هر دو مون همین حال رو داشتیم

زیر لب گفتم: نیلو

نیلو: هوم

من: مال من میشی؟

خواست حرف بزنه که بازم با بوسه های داغم نذاشتم کلامی بگه

تو همون حالت بردمش سمت تخت

ازش جداشدم وپیرهنم رو در اوردم

سرمو بردم توگودی گردنش و نفس عمیق کشیدم و ریز بوسیدم که یهو

هلم داد ویه جیغ کشید که کر شدم

نیلو: وایااااااااااای ماداشتیم چیکار میکردیم؟؟؟؟؟

دوباره رفتم سمتش که فرار کرد ولی قبلش دستشو گرفتم وکشیدم که پرت شد رو

تخت زود خودشو جمع وجور کرد و ملافه رو کشید رو بدنش

من: کجا خانوم و نمیدونستم دارم چی میگم

تو خودم نبودم و نمیدونستم دارم چی میگم

نیلو: ارشام توروخدا بدبختم نکن من دخترم خواهش میکنم برو بیرون  
توروجون...

من: خفه شو تو باید مال من بشی... دختری؟ چه بهتر اصن شاید نباشی  
من که میدونم

داری دروغ میگی

نیلو: نه بخدا دروغ نمیگم توروخدا برو بیرون

اینارو با گریه میگفت ولی من بازم ازش نمیگذرم

رفتم نردیکش که یه جیغ فرا بنفش کشید و در رفت

افتادم دنبالش و از پشت گرفتمش که لگد پروند

انداختمش رو تخت و روش خیمه زدم و پاهامو تو پاهاش قفل کردم

شروع کردم به بوسیدن تمام بدنش و اونم اروم اروم دیگه جیغ ولگد رو  
کنار

گذاشت و همراهیم کرد

اون شب من فهمیدم که نیلوی من دروغ نمیگفت...

(المیرا)

سه روز از بهوش او مدن من میگذشت

مامان اینا گفتن که شنبه بر میگردن

امروز حوصلم سر رفته بود ته خونه

درخواست بیرون رفتن با امیرو قبول کردم

نیلو و ارشام خونه موندن من که از

ارشام میترسم مشکوک میزنه خدایا اجیم دست تو امانت

وقتي که دم یه رستوران شیک و ایسادییم با امیر پیاده شدیم

تا موقعی که غذا رو آوردن حرفی نزدیم

بعدشم که مشغول خوردن شدیم اه

حوصلم خونه سر میرفت اینجا دیه بدتر

بعد حساب از رستوران درومدیم

امیر: کجا بریم خونه یا جای دیگه

من: دلم بام تهرانو میخا بریم اونجا

وقتی رسیدیم به خاطر باد شالم افتادو

موهام با باد همراه شدن

خودمو بغل کردم و به تهران نگاه کردم

شهری که با بدو خوبش همراهم بوده

امیر سامم اومد کنارم یا خدا چه

درازه؟

رو نوک پام و ایسادم بازم بزور تا شونش

رسیدم مرتیکه زرافه

لبخندی زد و گفت: یه خانوم کوچولو

همیشه کوچولو میمونه

من: کوچولو عمته فقد خواستم ببینم

چقدر از تو بلند ترم ☹️ □



امير: تو بايد ببيني چقدر از من کوتاه

تري اخه قيافتو نگاه

من: برو بابا دستمو به حالته برو به

سینش زدم که کمرمو گرفت

گفت: خو کوچولويي کاريت نمیشه کرد کوچولو

با چشايي گرد و اعصابانيت گفتم من

کوچولو نيستممممم

گفتم: تو هم خيلي درازي هم هيكلي

واسه اين فك ميکني کوچولوام

لبخندي ز دو لپمو کشيد

اي حناق کنديششش

امير: زبونتو اخر ميگنم حالا ميبيني...

(نيلو)

صب با درد بدی که زیر شکم پیچید بیدار شدم

ایبیبی اخ اخ هیییییییییین و ااااااااااااااااااای

خواستم پاشم که دیدم یه جا اسیرم

ارشام از پشت بغلم کرده بود و خوابیده بود



تقلا می‌کردم تا از اغوش کثیفش بیرون پیام ولی نمیشد

ارشام: هییییش اروم باش خواهش میکنم... من... من متاسفم نمیدو....

با شنیدن متاسف بودنش باز شروع کردم به جیغ زدن

که یکی محکم کوبید به در

باترس برگشتم سمت در... فکر کنم امیرسام بود چون هی داد میزد  
و میگفت چ خبره

باز کنید درو از اونورم صدای گریه ی الی میومد

اینا دیشب کجا بودن؟ وای خدا اگه بفهمن منو ارشام....

ارشام ولم کرد و رفت از تو کمدم برام لباس آورد و گفت: بیپوش

با حق حق گفتم: ازت متنفرم عوضی متنفرم

لباس پوشیدم که ارشام در باز کرد

امیر سام والی خودشونو انداختن تو اتاق وقتی الی منو اونطوری  
گریون دید اومد

سمتم وگفت: وای ارشام چه غلطی کردی؟؟؟؟؟

امیر: باورم نمیشه

بعدم چرخید سمت ارشام ووقتی قیافشو دید یه سیلی محکم بهش زد  
ویقشو گرفت

وداد زد: چه گهی خوردی ارشام!!!!!!!!!!!!!!م؟؟؟؟؟؟

ارشام چیزی نمیگفت فقط زل زده بود به من...

(المیرا)

از امیر میترسیدم ولی نمیدونم چرا الان کنارش امنیت دارم نمیدونم برا  
چی

نه واقعا برا چی حالا ولش کن ☹️ □

خودرگیری نداشتم که الان گرفتم

ایششش چقدر زر میزنم ایف

یعدفه صدای داد نیلو بلند شد درو زدم ولی قفل بود میگفت تو چه  
غلطی کردی

نکنه ارشام کاری کرده باشه از فکرش مغزم سوت کشیدو اشکام سر  
خورد

امیرسام داد میزد باز نشد رفت عقب با سرعت اومد که در وا شد با  
دیدن قیافه نیلو اشکام

تند تند میریخت

امیرسام زد تو گوش ارشامو گفت همچین انتظاری هرگز ازت نداشتم

خیلی بی ضرفیتی ارشام خیلی

چه غلطی کرده پسره پیشور ارشام داد زدی غلطی کردم پاش وای  
میسم خودم میام خاستگاریش

چشام اندازه توپ گرد شد و فتم جلو محکم میزدم به سینه ارشام

من: مجبوری غلطی کنی چرا دختر بودنشو ازش گرفتی چرا چرا چرا

اشکام همزمان با اشکای نیلو میریخت برگشتم سمت ارشامو

داد زدم: گمشو بیرو از خونیهههه گمشوووو

امیرسام دست ارشامو کشید با صدای در فهمیدم رفتن

نیلو حالش خوب نبود اینقدر گریه کرد تو بقلم که خوابش برد...

(امیرسام)

اصلا باورم نمیشد ارشام این کارو کرده باشه

از اتاق بردمش بیرون وگفتم:ارشام اگه باهش ازدواج نکنی خودم با  
دستم

خفت میکنم

ارشام:امیر نتونستم جلوی خودم رو بگیرم بفهم اینو من دوسش دارم

من:من دیگه نمیدونم خلاصه ی کلام باید مسئولیت گوهی که خوردی  
رو به گردن

بگیری

ارشام نشست رو مبل وگفت:وای امیر من بهش توهین کردم گفتم تو  
دختر نیستی ولی...





(نیلو)

انقدر گریه کردم که تو بغل الی خوابم برد

با صدای ارشام که بلند میگفت خودم باهش ازدواج میکنم از خواب  
پریدم

الی هنوز داشت موهامو ناز میکرد

بازم یاد اون اتفاق کذایی افتادم و اشکام ریخت

الی: گریه نکن اجی گلم همه چی درست میشه

من: اخه چطوری؟ من دیگه دختر نیستم اون عوضی زندگیمو داغون  
کرد

الی: جونش درمیاد مسئولیت کاری که کرده رو به عهده میگیره

من: الی من دوش داشتم هیچ وقت فکر نمیکردم بخاطر هوشش  
اینکارو بامن بکنه

دیگه از بس گریه کرده بودم نفسم داشت بند میومد

الی وقتی حال منو دید رفت برام آب بیاره

به تختی که دیشب دختر و نگیمو به باد داد نگاه کردم

با دیدن خ\*و\*ن اشکام با شدت بیشتری جاری شد

متنفرم ازت ارشام ازت متنفرم ...

الی با یه لیوان آب ولرم برگشت تو اتاق

اونم وقتی چشمش به تخت افتاد صورتش جمع شد وزیر لب یه کثافت  
گفت

اروم اروم محتویات لیوان رو خوردم و به این فکر کردم که ای کاش  
رابطمون با یه

عشق دو طرفه بود نه تجاوز...

(ارشام)

هنوز تو شوک بودم من واقعا اون کارو کردم؟ پ ن پ همسای...

سوووووس عه اره خودم اون کارو کردم پاش هم وایمیستم

امیر: اروم تر برو ارشام

دنده رو از سه دادم به دو و سرعتم رو کم کردم

من: وای امیر این بهترین شبی بو...

امیر: خفه شو عوض اینکه عذاب وجدان بگیره داره واسه من بهترین  
بهترین میکنه

من: باشه بابا اه





مامان: زهرمار خب توهم برو این المیرارو بگیر ادم شو دیگه

به امیر نگاه کردم که بدون هیچ حرفی از اشپزخونه خارج شد

ههه والا اگه دست این بود که خیلی وقت پیش المیرارو مال خودش  
میکرد...

(امیرسام)

بالاخره ارشام هم کار خودشو کرد و به عشقش رسید

وقتی مامان گفت توهم المیرارو بگیر انگار تازه به خودم اومدم که منم

اونو دوس دارم پس چرا اقدام نکنم؟

اوووووف دیگه کم مونده برم خودمو از بام تهران بندازم پایین

انقدر تو این چند روزه فشارهای مختلفی رو تحمل کردم که حد نداره

همه چی هم از اون شکستگی پام شروع شد

همه چی یهویی شد

اصلا من کلا یهویی عاشق شدم درست از اون موقع که چشمم افتاد او  
چشمای الی

حس عجیبی پیدا کردم حسی که تابحال به هیچ دختری نداشتم

خدایا خودت عاقبتمون رو بخیر کن...

(نیلوفر)

رفتم حموم وقتی دروادم با قیافه خندون بابام تو اتاق روبه رو شدم

یه لحظه قلبم اومد تو دهنم اگه تخت هنوز خونی باشه که با دیدن تخت  
فهمیدم الی

روتختی رو عوض کرده



خودمو انداختم بقل بابام بابا جونم

بابا: قربونت برم دختر قشنگم

من: بابايي كي رسيدين

گفت: يع ساعتی ميشه گلم

من: يعني يه ساعت حموم بودم او هوع

بابا: لبخندي زدو گفت: دخترم هفته ی اينده پنجشنبه شب خاستگاريته

من: يدفعه تمام اون روز كذايي يادم اومد

بابا: ارشام پسره سعیده و من از رفتار شون خوشم اومده

نظرتو چيه دخترم؟

من:بابا میدونید که من روی حرف شما حرفی نمیزنم هرچی نظر شما  
باشه

باباپیشونیمو بوسیدو از اتاق رفت بیرون

یه هفته بعد

یاد اون شب افتادم که با دردی که زیر شکمم ایجاد شد یادم رفت

رفتم اتاق المیرا

المیرا زیر دلم مدام تیر میکشه

المیرا:نیلو باید ازمایش بدی نکنه باردار باشی

من:نه امکان نداره

المیرا:ولی قبول کن داری خودتو گول میزنی برو لباس بپوش هنوز  
ساعت هفته و آزمایشگاه بازه

باشه اي گفتم با پوشيدن يه چيزي از مامان اينجا خداحافظي كرديمو  
رفتيم

وارد ازمايشگاه شديم بعدش گفتن فردا صبح ساعت نه برا جواب بيايم

مامانم زنگ زد

من: الو بله باشه باشه مامان خدافظ

من: الي منو بزار خونه

الي: باشه

صبح ساعت نه با تماس الي بيدار شدم سريع رفتم دشوييو لباسامو  
عوض مردم پاي ميز صبحونه وقتي

چيزاي روي ميزو ديدم ميخاستم بالا بيارم جلو خودمو گرفتم

نيم ساعت بعد الي دم خونه بود بعد خداحافظي از مامان سوار شدم

بوي عطر الي توي ماشين اديتم ميکرد بخاطر همين شيشه رو پايين  
زدم وقتي رسيديم

گفتم که الي بره ازمايشمو بگيره چون تحمل ديدن جوابو نداشتم

الي اومد بيرون و تو ماشين نشست چشاش قرمز بود عين ديونه ها  
ميروند

هرچقدرم ميگفتم چيشده هيچي نميگفت

دم اون شرکت اميرو ارشام نگه داشت

خدایا اين چرا همچين ميکنه دنبالش رفتم وقتي وارد دفتر ارشام شد

داد زد :خاک تو سرتنت ارشام خدا لعنتت کنه

ارشام با چشاي گرد اليو نگاه

ميکرد الي برگه ازمايشو کوبيد تو صورت ارشام...

(الميرا)

با دیدن جواب آزمایش زیر لب کثافت رو زمزمه کردم با چشایی به  
خون نشسته و اشک الود

بدون هیچ حرفی سمت شرکت ارشام روندم

بعد رسیدن بدون پارک ماشین دویدم تو نیلو هم دنبالم وارد اتاق ارشام  
شدمو داد زدم

لعنت بهت کثافت آشغال عوضی یقشو محکم گرفتم با چشمایی گرد بهم  
نگاه

کرد ارزش دور شدمو جای اینکه جواب

ازمایشو دستش بدم کوبیدم تو صورتش گفتم گندی

که زدیو خودتم جمع میکنی فهمیدی

با دیدن جواب آزمایش دهنش وا موند

من:حقم داري تعجب كني هه خيلي بيشرفي خيلي

بي ضرفيتي كه يه دخترو حامله كردي

نيلو با شنيدن اين حرفم اول تعجب كرد بعد زانو زدو زدو زير گريه

ارشام رفت سمتش كه نيلو جيغ زد از جلو چشم گمشوووووو

برو بيرون برو فقد برو بروووو

ارشام رفت رفت سمت نيلو كه گفت:چه خاكي تو سرم بگيرم

الي دارم مامان ميشم فردا پس فردا شكمم بالا مياد

ابروم ميره

من:گوهيو كه خورده پاش و ايميسه و زود تر عروسي ميكنيد

نیلو شروع کرد گریه کردن

من اروم باش اروم اشکای خودمم تند تند میریخت

خدا لعنتت کنه ارشام مارو به این حالو روز انداختی پسره بی ظرفیت

همش تقصیر منه اگه اون روز با امیرسام نمیرفتم بیرون اینطور نمیشد

از هردوشون متنفرم باعث تمام بدبختیای منو نیلوان

ازشون نمیگزریم امیرسام باید تقاص اشکامو پس بده از پا درت میارم

حالا میبینی...

(نیلوفر)

با شنیدن جمله خیلی بی ظرفیتی که یه دختر و حامله کردی

پاهام سست شدو سر خوردم زمين واي يعني الان من به بچه دارم

خدا فردا پس فردا شکمم بالا مياد ابروم ميره نع نبايد دروغهه

ارشام اومد سمتم که گفتم برووو برووو برو برو

رفت بيرون الي اومد سمتم گفتم: گوهي رو که خورده پاش وایميسه

من: اما الي فردا پس فردا شکم مياد بالا گندش در مياد

الي: مجبورين زود تر عروسي کنيد حالا گريه نکن خاهري

اينو ميگفت ولي اشکاي خودش تند تر سر ميخورد

باعث تمام بدبختيهاي من ارشامه؟

ازت متنفرم ممم متنفرر عوضی من دوست داشتم با تجاوز



حاملم كردي و بزور داري منو ميگيري

من زندگي زوري رو نميخامممممم?

الميرا تند تند اشك ميریخت پا شدو گفت بلند شو خاهریم

بيا ترو خونه ببرم خودمم زنگ بزnm امیرسام

یه فکري کنه این گندو جمع کنیم.

با بي رمقي پا شدمو با الي رفتم الي به امیر زنگ زدو قرار گذاشتن

وقتي رسیدم خونه یه دوش گرفتم حس ضعف داشتم

رفتم پایین یکم میوه خوردم خوشبختانه به میوه علاقه داشتم

چشمم به جعبه شیرینی افتاد او مم من دلم نمیخاست ني نیم

دلش میخاست بلاخره هرچی باشه بچمه

رفتمو دوتا شیرینی خوردم بعد اینکه سیر شدم رفتم بالا خابیدم

وقتی پا شدم ساعت ۹ شب بود اوفف چقدر دیر شده

رفتم پایین بابا داشت با ماما حرف میزد گفت که گفتن

شنبه هفته آینده عقدو عروسی رو یکی کنیم

مامانم: با دست زد تو صورتش خاک به سرم چه عجله اییه ما که هنوز  
امادگی نداریم

بابا: عیبی نداره خانوم تو کار خیر نه ننداز

مامانم: اما

بابام: هوففف سحر خانوم همین دیروز بود داشتیم دخترمون رو بزرگ  
میکردیم

چه زود گذشت که دختر باباش داره عروسی میکنه

مامانم:اره دانيال دخترمون خيلي زود بزرگ شد

رفتم پايينو محکم مامانو بوسيدمو

بابامو بغل بابام فدای دخترم شم که هرچی بزرگ شه همون دختر  
کوچولو براي من باقي ميمونه

لبخندي زدم که بابا پيشوني منو بوسيد

مامانم برام پرتقال پوست کندو باهم تي وي نگاه کردیم گوشيم زنگ  
خورد رفتم تو اتاقم

من:الو جونم فاطمه خانوم

فاطمه:دخترم ديگه نگو فاطمه خانوم بگو مامان

من:چشم مامان

فاطمه: زنگ زدم که بگم فردا با ارشامو الي و امير برين باهم لباسو  
تالارو اينجا انتخاب كنيد

من چشم مامان

فاطمه: پس فردا ساعت ۹ صبح بيدار باش

باشه فعلا

اوففف ۹ صبح مگه جنگه چميدونم لابد جنگه

رفتم پاي اينه موهامو جمع كردمو برا دل خودم يه رژ زدم و قرو فر  
رفتم

هه مٲ اينكه از اينكه با تجاوز حامله شدم خوشحالم

با فكرش رژمو پاك كردمو رفتم تو تختو اروم اشك ريختم...

(ارشام)

داشتم تو شرکت فایل رو میچیدم که در و ا شدو محکم بسته شد

المیرا بود با نیلو المیرا تند تند اشک میریخت و چشاش قرمز

نیلو متعجبو شکه

من: چي شده

المیرا: عوضییبی اشغالل کثافط

من: چیشده اخه؟

المیرا برگه از مایشو کوبید تو صورتم وای خدا این چیه؟؟؟

بازش کردم نیلو حاملس بچم ماله منه هانن باورم نمیشد عجیب بود

المیرا داد زد حق داری تعجب کنی حالا پاش وایسا اشغال یه دختر و  
حامله

اينو كه گفٽ نيلو به زانو افتادو داد زدو زير گريه رفتم كه ارومش  
كنم

بيرونم كرد

وقتي خارج شدم پامو رو پدال گاز فشار دادم اصلا باورم نميشه

رسيدم خونه بعد يه دوش رفتم تو تختو با فكر اتفاقات امروز خوابم برد

وقتي پا شدم ساعت ۵/۹ بود رفتم پايين مامانم داشت با تلفن

حرف ميزد باشه باشه پس فردا ساعت نه صبح ارشامو امير ميان  
دنبالتون

بعدم قطع كرد

من: مامان فردا دنبال كي بريم؟

مامان: با نيلو و الي برين خريد لباس عروسو كتو اينا

من: باشع

حوصلم سر رفت مامان اشپزخونه بود بابامم اتاق كارش رفتم اتاق امير

سلاممم بر داداش خر خودم

من: امير حوصله شوخي ندارم

امير: اوا خاك به سرم

من: اميرررررر

كه گفت باشه حالا چته؟؟


با گفتن اتقاقاي امروز امير با دستاش زد تو سرشو گفت من خبر داشتم

من: از كجا فهميدي

امیر:الی بهم گفتو گفت که عروسیو بخاطر این کار تو بندازیم جلو

من:عیول بعد خودمو جمعو جور کردم

که امیر:اهم دارم عمو میشم?

من:ای وایییی دارم بابا میشممم  ?

امیر:بابایییی?

من:بیا بقل بابایی همو عین گاو زخمی بقل کردیم?

امیر:اخخخ ارشام کمرمو شکستی من که بچه واقعی

تو نیستم بوخودت بچه بابا ننه خودمم??

من:گمشوو فقط احساساتی شدم



امیر: فدات فدای اون چیشات

من: برو برا عمت نقش بازی کن.

امیر: منم عمه ندارم خودم خبره دارم??

گمشوووووو??

امیر: باجع باجع...

(نیلوفر)

یه هفته از انتخاب اباس نامزدی میگزشت منم به نی نی تو شکم عادت کرده بودم

یکم دلم درد میگرفت برا بچم میترسیدم با ارشام مهربون شده بودم  
بلاخره یه اشتباهی بود

بهش اعتراف کردم دوشش دارم اونم اعتراف کرد ولي برا الي ناراحت  
بودم

اميرو دوست داشت ولي ميگفت ميدونه كه امير ازش نفرت داره و اليو  
دوست نداره

امروز روز نامزديم بود تو ارايشگاه بودم ارايشگر كلي چيز ماليم كرد  
يه يه ساعتی زیر دستش بودم كه اخرش رضایت دادو ولم كرد[?]

رفتم لباس مدل ماهي كه رنگ قرمز داشتمو تنم كردم لباس قشنگي بود  
برا نامزديم

يه ساعت به خودم خيره بودم ارايشگره بيا موهاتو درست كنم اوففففف  
كلي موهامو كجو معوج كرد اخرشم فرش كرد[?]

جلو اينه يكم قربون صدقه خودم رفتم كه گفتن اقا اومه با ديدن ارشام  
دهنم واشد فداهش شم جيگرشو بخورم پدر سوخته

(بي ادب)

همينجور تو دلم قربون صدقه ارشام ميرفتم كه گفتم به به چه خانوم  
زيبائي

منم لبخندي زدم رفتيم اتليه چن تا عكس برا نامزدي گرفتيمو رفتيم باغ  
عمو سعيد باباي ارشام

با كلي جيغو سوت وارد شديم اي خدا من عاشق اين دخترم اليو نگا اخه  
چقدر خوشگل بود

يه لباس خيلي کوتاه عروسكي قرمز موهاشم فر ريخته بود با ارايشي  
فريب دهنده

پشت لباسم تا روي باسن باز بود

اميرسامم عين چي نگاهش ميکرد اي خدا من اين حاله خوشو مديونم به  
الي اگه به اميرسام نميزد من ارشامو نمي ديدم

رفتيم رو جايگاه دختر پسران خودشونو وسط كشتن اميرسامم يه احضه  
از رو الي نگاهشو ورنه نداشت...



امیر: عاشقت شدم

خشکم زد

یعدفه امیر زانو زدو یه حلقه درآورد که سالن رفت رو هوا مامان اینا همه لبخند نیلو از خوشحالی جیغ زد

ولی من میدونم زوریه و امیر این ازدواجو نمیخاد

اومدم قبول نکنم که برق خاص توی چشای امیر مانعم شدو خر شدم

و گفتم بله برای بار بعدی سالن رفت رو هوا

مامان باباها که از زوق شیرینی میکردن دهن هم انگار دخترشون ترشیده

منم میدونم که امیرم منو دوست داره همچین حسی دارم دم گوشم زمزمه کرد لباست خیلی بازه

با چشایی گرد نگاهش کردم دستشو رو کمر لختم تکون میداد

گفت دوست ندارم همچین تیپایی بزنی بدنت فقد ماله منه

نع نع من میدونم این یه چیزیش هست داشت کسشعر میگفت منو بیشتر  
به خودش چسبوند فک کنم استوخونام له شد

من: کاری نکن از قبول کردن پیشنهادات پشیمون...

که گفت سوسسس دیگه تکرارش نکن دستاشو طوری رو کمرم تکون  
میداد که تنم مور مور میشد ...

(آرشام)

با رقصیدن با نیلو حس میکردم رو اسمونم

خیره شده بودم به چشاش یه دریا بودن برا خودشون

وقتي ديدم امير تو فکره حس کردم الانه که يه کاري کنه

که حدسم درست بود چون به الي پيشنهاده از دواج داد کلي

خوشحال شدم داداش گندمم داره سروسامون ميگيره

يعدغه عمو داد زد مراسم عقدو عروسي منو امير باهمه

ايولللل

دوباره همه جيغو خوشحالي

چقدر زوق داشتم که قرار بود با نيلو برم زير يه سقف ديگه فقط

مال من بود اصلا بايد اسم اين عشقو بزارم

عشق يهويي[?]

من کلي نیلو رو میخاممم اخهه مامان اوندو گفتم میخان پذیرایی شه و  
بشینیم رفتیم نشستیم

نیلو دستامو گرفتو یه فشار خفیف داد

لبخندی زدم شب نامزدي تموم شدو قرار شد بریم لباس عروسی رو  
انتخاب کنیم

صبح به نیلو زنگ زدم بعد رفتیم دنبال الی امیر استرس داشت انگار  
همین امشب داماد میشه??

بعد اینکه لباسارو خریدیم نیلو گشش شد

رفتیم رستوران بعد غذا سفارش دادیم همه مشغول غذا شدیم

که گوشیم زنگ خورد مامان بود

من: جونم مامانی باشه هر جور راحتید پس باشه برا پنج شنبه هفته آینده

امیر: چی هفته آینده



من: عروسی

امیر غذا پرید گلوش

نیلو گفت: یکی دیه شب عروسی درد میکشه این استرس دارع؟

الی قرمز شدو با چشماش برا نیلو خطو نشون کشید...

خلاصه کلی بهمون خوش گذشت...

(امیر)

امشب شب عروسی بود و من داشتم تو اسمونا پر میزدم؟؟؟

نگاهی به ارشام انداختم که رو پاش بند نبود اینکه وضعش از من بدتره

وقتی دخترا از ارایشگاه بیرون اومدن قیافه ی منو ارشام دیدنی بود

وقتی رسیدیم باغ بابای الی دست عشقمو گرفتم و رفتیم نشستیم تو

جایگاه عروس و داماد

ارشام و نیلو هم او مدن نشستند

چهار تا مبل سفید بود دیگه

\*\*\*\*\*

اخیرای عروسی که دیگه داشتیم با بزرگترا خدافظی میگردیم نیلو  
ارشام رفتند

خونه ی خودشون و منو الی هم خونه ی خودمون

دست سرد الی رو گرفتم و رفتیم داخل خونه

وسط حال دستمو انداختم زیر زانو هاش بلندش کردم که شروع کرد به  
جیغ زدن و مشت زدن

به سینم

منم فقط میخندیدم و میرفتم طرف اتاق خوابمون

درو با پام باز کردم و انداختمش رو تخت و روش خیمه زدم

باچشمای گرد نگاهم میکرد

سرمو بردم جلو و لبامو گذاشتم رو لباش

وقتی دیدم همراهی نمیکنه ازش جدا شدم وزیر گوشش گفتم: دوست دارم

بعدش زل زدم به چشماش که دیدم یه لبخند خوشگل زد وگفت: منم... دوست دارم

اون شب منو الی مال هم شدیم

(نیلو فر)

چند روز از نامزدي ميگزشت امروز برا انتخاب لباس رفتيم بيرون

بعد خريد برا خانوما و اقايون رفتيم غذا حرفي ردو بدل نشد كه ارشام  
گوشيش زنگ خورد

با خاله اينما ميحرفيد قرار شد عروسي پنشنبع هفتع بعد بشه

امير غذا پريد گلوش كه من گفتم يكي ديه درد شبشو ميكشه تو استرس  
ميگيري

الي قرمز شدو برام خطو نشون كشيد اين يعني =مرگ؟

بعد حساب كردن غذا منو الي عقب نشستيم الي كلي موهامو كشيد كه  
رسيديم

يك هفته بعد..

وايبي رڦتم ارايشگاه يه دو ساعتی زیر دستش بودم که رضایت دادو  
رهام کرد؟

وايبي منو نگو هلو بگو شبی زنا بودم چه خجلم شدم

ارایشگره اوندا گفت شوهراتون منتظرن رڦتم دم در با دیدن الی دهنم وا  
موند؟

وايبي ارشاممو؟

چي بود چي شد؟...

(ارشام)

رسیدیم خونه ی خودمون خونه ی منو نیلو جایی که فقط مال ما  
دوتاست

دستشو گرفتم و گفتم: دوست دارم تموم زندگیم

زل زد تو چشمام و لبخندی زد: منم دوست دارم اقامون

بغلش کردم و دستمو گذاشتم رو شکمش

من: خوشبختتون میکنم...

\*\*\*\*\*

\*

(پنج سال بعد)

من: ارسام بابا بیا بغلم ببینم

ارسام دس سر ماشین اسباب بازییش برداشت و بدو بدو اومد بغلم

لپشو محکم ماچ کردم و گذاشتمش رو پام

دینگ دینگ

نیلو خودشو از اشپزخونه انداخت بیرون و بلند گفت: کیه؟؟

خندیدم وگفتم: اچه گل من از اینجا کی میشنوه تو چی میگی؟

چشم غره بهم رفت وبا ایفون درو باز کرد

نیلو: الی و امیرن

به به هرروز یا ما خونه ی اونا پلاسیم یا اونا خونه ی ما

اومدن تو خونه پاشدم

بداز کلی سلام زهر مار نشستیم دور هم

ارسام واروشا(دختر امیر و الی)بازی میکردن و منو امیر مشغول گپ  
زدن

بودیم الی و نیلو هم تو اشپزخونه بودن

بعداز نیم ساعت همه دور هم جمع شدیم

به جمع دوس داشتتیمون نگاه کردم

خوشبخت بودیم و خوشت میمونیم

من عاشق خانوادمم و همیشه کنار شونم

با عشق زل زدم به نیلوم کسی که این خوشبختی رو مدیونش بودم

اونم داشت منو نگامیکرد لبخندی به هم زدیم

اینم داستان زندگی ما چهار نفر...

پایان ۲۷/۱۱/۱۳۹۵ ساعت ۳:۰۳:۳۰ ظهر

نیلوفر والی